



برخی آموزش‌های اساسی مارکسیسم (صفحه ۷)	خواننده گرامی رنجبر (صفحه ۸)	از نامه های رسیده (صفحه ۹)	رقابت در آسیای میانه (صفحه ۹)
گزارش تحلیلی (صفحه ۱۰)	از غزه تا سانتیاگو: سوسیالیسم یا بربریت (صفحه ۱۱)	ایران پس از جنگ ۱۲ روزه: (صفحه ۱۱)	
تحلیل مارکسیستی از جنگ ۱۲ روزه	نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا	خاطرات ترزا نوچه	
صفحه آخر	صفحه آخر	صفحه آخر	
مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست متحد و واحد اندیشه ایجاد حزب کمونیست نوینی از نوع بلشویکی آن، از همان زمان که ایجاد حزب توده پس از شهریور بیست در میان کارگران آگاه حزب کمونیست ایران که جان سالم از دیکتاتوری ضد کمونیستی رضا شاه بدر برده بودند، موجود بود. اما بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ که ناتوانی رهبری حزب توده در برابر کودتای ۲۸ مرداد نمایان شد، در زندان‌ها میان کادرها، نقد چرا جنبش عظیم کارگری و چپ شکست خورد، عمق بیشتری یافت و تشکیل حزب بر اساس برنامه‌ای اصلاح طلبانه، نه یک برنامه انقلابی کمونیستی زیر سوال رفت. انشعاب اوایل دهه چهل شمسی و جدایی از رهبری حزب توده با مرکزیت آن در آلمان شرقی، اساسا روی همین مسئله یعنی برای انقلاب کردن احتیاج به یک حزب انقلابی است، متمرکز بود. بیش از یک قرن مبارزه			
وضعیت اقتصاد ایران زیر مدیریت رژیم سرمایه بعد از جنگ ۱۲ روزه و ضرباتی که ایران و اسرائیل به یکدیگر وارد کردند، آشکار شد که هر دو کشور دارای ضعف های اطلاعاتی و نظامی و اقتصادی مشخصی هستند. این نوشته عمدتا به مشکلات ایران بعد از جنگ می پردازد. دلیل اینکه مسئله اسرائیل در این نوشته بررسی نمی شود آنست که کمبودهای اسرائیل سرعیا توسط قدرت‌های غربی تامین می شود و تلاش دولت اسرائیل متکی بر سیاست‌های آمریکاست، کشور اسرائیل با جمعیت ۹ میلیونی برای غرب تدارکش، بار سنگینی را بر دوش نمی گذارد. اما ایران یکی از بزرگترین کشورهای خاورمیانه با بیش از ۹۰ میلیون جمعیت و تاریخی طولانی با محیط جغرافیایی متفاوت می بایستی مسائل مختلفی را برای آمادگی جنگی و تامین زیست جامعه حل کند.			
مکانیسم ماشه؛ رسوایی پروژه ادغلم در سرمایه جهانی مقدمه: از سعدآباد تا برجام برای درک برجام و مکانیسم ماشه باید کمی به عقب بازگردیم. نخستین تجربه‌ی اعتماد به غرب در پرونده‌ی هسته‌ای ایران به سال ۱۳۸۲ برمی‌گردد؛ توافق سعدآباد میان ایران و سه کشور اروپایی. ایران پذیرفت غنی‌سازی اورانیوم را به طور داوطلبانه تعلیق کند. در مقابل، اروپا وعده داد که پرونده عادی شود و تحریم‌ها لغو شوند. اما نتیجه چه شد؟ ایران تعلیق کرد، غرب بدعهدی کرد. این تجربه باید به عنوان زنگ هشدار عمل می‌کرد. پس از آن، مذاکرات پاریس، ژنو و لوزان ادامه یافت. الگو همیشه یکسان بود: ایران امتیاز می‌داد، غرب وعده‌ای مبهم می‌داد و سپس آن را نقض می‌کرد. اما بخشی از حاکمیت در ایران، به‌ویژه بورژوازی بزرگ نئولیبرال و			
فلسطین، مبارزه همچنان ادامه دارد جهانی در میزان میلیونی، در همبستگی و حمایت از آنها در سراسر گیتی علیه جنگ نسل کشی در فلسطین بر خاسته‌اند. چهارده کشور از ۱۵ عضو شورای امنیت سازمان ملل متحد به آتش بس فوری در غزه رای مثبت می‌دهند، اما نماینده آمریکا با بی شرمی تمام از جنایات رژیم نسل کش اسرائیل دفاع می کند، قطعنامه را وتو می‌کند و علیه خواست توده های میلیونی مردم جهان می ایستد. روند افول امپراتوری ها در تاریخ حکایت از تلاش جنایتکارانه آخرین حکمرانان نشان دارد که چنین می پندارند با کشتار و سرکوب توده ها می توانند جلوی سقوط امپراتوری را بگیرند. امروز بشریت مترقی جهان با دشمنانی در راس حکومت آمریکا و اسرائیل ترامپ و نتان یاهو روبروست. دشمنانی فاسد، نژاد پرست بی شعور که کلیه قوانین بینالملل را			
اما سیاست‌های رژیم جمهوری اسلامی و عملکردهایش نشان از بی کفایتی و منافع قشری کاملا عقب افتاده‌ای در سیستم سرمایه‌داری دارد که بطور شکلی و ساختاری، بازی و فریب مردم قصد دارد به مشکلات جواب دهد. اساسی‌ترین مشکلات جامعه ما چیست ؟ بر متن تضاد طبقاتی بین کار و سرمایه در شکل فرودستان علیه فرادستان ۱- سیاسی ۲- اقتصادی ۳- فرهنگی ۱- ایران کشوری است که بعد از تغییر رژیم شاه به جمهوری اسلامی. شاهد تغییرات پایه‌ای در مناسبات و ساختارهای سیاسی و اقتصادی جامعه نبوده است. به لحاظ سیاسی همان هرم قدرت استبداد مطلقه بعلاوه مذهب در شکل ولایت فقیه ادامه			



مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست... بقیه از صفحه ۱

سوم - پیروی از خط مشی توده‌ای یعنی حرکت از سطح توده، شناخت دقیق از خواست توده‌ها، تعیین شعارهای تاکتیکی مناسب که چون منطق با خواست آنهاست، در عمل تبدیل به نیروی مادی برای تغییر می شود.

این سه نکته را باید در پیوند باهم دید، آنها به یکدیگر کمک می کنند.

تجربه انقلاب اکتبر یک نقطه عطفی در مبارزه طبقه کارگری جهانی است که مارکسیسم را در چگونگی کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا را در سطح بالاتری یعنی مارکسیسم - لنینیسم ارتقاء داد. این انقلاب تاثیر عظیمی در جامعه ایران گذاشت و برای اولین بار در تاریخ چندین هزار ساله مبارزه طبقاتی در این سر زمین توده‌های ستمدیده و استثمار شونده را با سلاحی برنده برای ادامه مبارزه مسلح کرد.

انقلاب اکتبر مارکسیسم - لنینیسم را توسط کارگران مهاجر در قفقاز و دیگر جمهوری‌های سوسیالیستی پیرامونی به ایران وارد کرد. ایجاد حزب کمونیست ایران که یکی از بزرگترین دستاوردهای تاریخی جنبش کارگری محسوب می شود طی نشستی در بندر انزلی با پیوند تشکلهای کمونیستی ایجاد شد. تجارب غنی انقلاب اکتبر، پیروزی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در جنگ جهانی دوم بر فاشیسم با ۲۷ میلیون جان باخته، پیروزی حزب کمونیست چین بر تجاوز ارتش فاشیستی ژاپن و در هم شکستن تعرض نیروهای ملی پرو آمریکایی به رهبری ژنرال چیانگ کایچک، انقلابی که طی جنگ توده ای دهقانی در کشوری نیمه مستعمره - نیمه فئودال پیروز شد. اما هنگامی که دکل کشتی انقلاب جهانی با پرچم کشورها استقلال، ملت‌ها آزادی و پرولتاریا و توده ها انقلاب می خواستند، نمایان می شد رویزیونیسم خروشچفی با شعار سه مسالمت آمیز در حزب کمونیست شوروی قد علم کرد. با قرار گرفتن نکیته خروشچف در راس حزب کمونیست و مسلط شدن خط مشی رویزیونیستی و راه سرمایه‌داری بر حزب کمونیست شوروی و روی کار آمدن گرباچف، کشور شورواها تجزیه و حزب کمونیست منحل و سرمایه‌داری مستقر شد. فاجعه‌ای که بورژوازی پایان تاریخ را اعلام کرد و ناقوس مرگ سوسیالیسم را به صدا در آورد.

سازمان انقلابی حزب توده ایران زائیده این دوران پر آشوب صف آرائی شدید مبارزه طبقاتی پس از کودتای بیست هشت مرداد

و جدال تاریخی بین رویزیونیسم مدرن و مارکسیسم - لنینیسم در جهان است. آغاز نوینی است. موضع گیری حزب کمونیست چین علیه گرایش رویزیونیستی حزب کمونیست شوروی با اینکه جامعه چین احتیاج مبرم به کمک‌های فنی و اقتصادی شوروی داشت، شیپور بیداری برای خیزش نوینی در جنبش راستین سوسیالیستی جهان بود. شرایطی را بوجود آورد که جنبش کمونیستی جهان از تجربه غنی مبارزه کمونیست‌های چینی درس‌های مهمی را یاد بگیرند و علل پیروزی حزب کمونیست چین را مورد بررسی قرار دهند:

* استقلال و با کله خود اندیشیدن احزاب کمونیستی هر کشور.

* اصل اساسی توجه به شرایط مشخص هر کشور و دوری از کپی برداری را زنده کرد.

این آموزش‌ها برای کمونیست‌های ایرانی که از تجربه حزب کمونیست شوروی دنباله روی کرده بودند بسیار ارزشمند بود. در این دوران است که کادرهای ما از نزدیک و تنگاتنگ با تجارب انقلاب چین، کوبا، الجزیره و فلسطین آشنا می شوند و با توجه به آنها برای شناخت عمیق‌تر جامعه ایران و راه انقلاب ایران اقدام می کنند. بگذارید به این روند آموزشی در مسیری سخت و بخرنجی که طی شده برگردیم و اشاره کنیم :

در آغاز در نقد خارج نشینی رهبری و برای پیوند با توده‌ها جمع ده نفری را که به گروه نیکخواه شناخته شده‌اند، برای تماس با رفقای حزبی داخل گسیل داشتیم. آنها پس از دوسال کار در کارخانه ها و موسسات ارتباطی و دولتی به اتهام دروغین دست داشتن در ترور شاه ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ همگی دستگیر شدند. پرویز نیکخواه در دفاعیه خود از اصول کمونیستی جمع دفاع و تمام اتهامات رژیم شاهنشاهی را در مورد تروریستی خواندن گروه را رد کرد. می توان گفت با پشتیبانی همه جانبه ای که توده‌های وسیع اعضای کنفدراسیون جهانی در خارج کشور در دفاع از این جمع کردند رژیم شاهنشاهی مجبور به عقب نشینی شد و حکم اعدام نیکخواه به ده سال تقلیل یافت. سازمان انقلابی امر گسیل نیرو به داخل را محکم تر از گذشته در دست گرفت و به مدت نزدیک دو دهه در مبارزه ای نا ایستا برای سازماندهی در میان کارگران و جنبش‌های اجتماعی و مقاومت‌های مسلحانه ادامه یافت. در این سال‌ها توانستیم کادرهای لو رفته خود را با گسیل به میان کارگران پیوند دهیم و در میان کارگران به امر سازماندهی بپردازیم. توانستیم رهبری اصلی سازمان انقلابی را به داخل

کشور انتقال دهیم و به امر تحقیق و بررسی باقی مانده از گروه نیکخواه در باره جامعه ایران پس از اصلاحات ارضی را ادامه دهیم. توانستیم در دو مقاومت مسلحانه محلی یکی در فارس میان ایل قشقایی به رهبری بهمن قشقایی و دیگری در کردستان به رهبری اسماعیل شریف زاده و ملا آوره شرکت کنیم و گزارشی هم در جمع‌بندی از هر دو تهیه و در اختیار جنبش بگذاریم. این جمع‌بندی ها نقش مهمی در تصحیح خط مشی اولیه مسلحانه سازمان داشت و خط‌مشی توده‌ای را در امر سازماندهی در عمل تقویت کرد. بدون چنین تجاربی هیچگاه نمی توانستیم به آموزش رفتن به میان کارگران و ماندن در میان آنها برسیم و آنرا به یک اصل سازماندهی در ایران تبدیل کنیم. یاد پیش‌تازان این جنبش رفتن میان کارها چون رفقا عباس تمرچی، خسرو صفایی، ایرج کشکولی، عطا کشکولی و محسن خاتمی همیشه زنده خواهد ماند. ایجاد حزب کمونیست در ایران، همچون انقلاب کردن آسان نیست

بررسی نشان میدهد که با توجه به روند تاریخی سرمایه‌داری شدن ایران، با توجه به آغاز شکل گیری جنبش کارگری و کمونیستی آن، با توجه به اختلافات شدید جنبش کمونیستی جهانی و تاثیرات مستقیم آن در جنبش کارگری ایران تحقق این وظیفه یعنی ایجاد حزب انقلابی لاجرم از مسیر سخت و پر پیچ و خمی می گذرد. چرا باید برای گذر از این، با دید طولانی امر پیروزی کمونیسم را محکم در دست بگیریم.

* سختی اش از سرمایه‌داری شدن ایران در دوران امپریالیسم و دست پنهان انحصارات فراملی بر می خیزد. سرمایه‌داری ایران با تمام غنائیم زیر زمینی و امکانات انسانی هیچگاه نتوانسته یک جامعه توسعه یافته ای را بوجود آورد. درست ناشی از این ناتوانی تاریخی، دخالت مستقیم سرمایه جهانی و امپریالیسم، طبقه بورژوازی آن به مار دوسری تبدیل شده که تا آخرین لحظه سنگر به سنگر می جنگد و پس از هر شکستی خود را نوسازی کرده و به توطئه گری علیه طبقه کارگر و جنبش کمونیستی را ادامه می دهد. صد و بیست سال است که بورژوازی و ارتجاع ایران چه در زمان سلطنتی و چه در زمان ولایت فقیه با یاری امپریالیست‌ها به سرکوب جنبش کارگری و کمونیستی ایران پرداخته و همچنان ادامه دارد. ماهیت این بورژوازی و ویژگی های آن مهم ترین آموزشی است که هر فعال سیاسی و کارگری در تلفیق اصول کمونیسم با شرایط مشخص ایران باید بدان بپردازد. بیش از یک قرن روند به اصطلاح مدرنیزه کردن همراه است با سرکوب شدید



جنبش‌های کارگری و کمونیستی.

سرمایه‌داری در اروپا در مبارزه با فئودالیسم پرچم آزادی را برافراشت و سرمایه‌داری در ایران به پیشنهاد لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس قلدری چون رضا خان میر پنج را از طریق کودتا بر تخت قدرت نشاند تا مشیت آهنین خود را بر سر شورشیان و ستم‌دیدگان بکوبد. امپراتوری بریتانیا فرو می‌ریزد و ابر قدرت آمریکا جای آنرا می‌گیرد اما سیاست مشیت آهنین سرکوب، کودتا برای ادامه قدرت همچنان زیر تاج سلطنتی و یا عمامه و قبا‌ی اسلامی همچنان ادامه می‌یابد. چنین است ماهیت قدرت سیاسی در کشور ما در دوران تاریخی اخیر و درست یکی از علل سختی مبارزه است.

* پر پیچ و خمی این مسیر هم از پیچیدگی طبقات و مبارزه طبقاتی، از دخالت‌گری استعمار و امپریالیسم و در نتیجه تعیین دقیق صف دوستان و دشمنان انقلاب بر می‌خیزد. زمینه جامعه‌شناسانه بغرنجی را باید در نوع سرمایه‌داری ایران جستجو کرد. اینکه سرمایه‌داری در ایران در دوران تاریخی تکامل سرمایه به مرحله امپریالیسم در ایران شکل گرفته است و سرمایه جهانی و انحصارات مالی و نظامی در چگونگی شکل‌گیری آن دخیل بوده و هنوز هم هستند، بدون شک نقش مهمی در تعیین خط مشی عمومی سیاسی و صف آرای طبقاتی داشته و هنوز هم دارد. درست بدین خاطر امر تحقیق بررسی و حرکت از واقعیات در جستجوی حقیقت به یکی از رهنمودهای اساسی حزب ما تبدیل شده است. بدون تحقیق و بررسی حق صحبت کردن را قذغن کرده است.

* طولانی بودن این مسیر ناشی از دو عامل بالا - سختی و بغرنجی است که می‌توان آنرا در نقش دیکتاتوری سرکوب حاکمیت و نقش خرده بورژوازی و شیوه تفکر آن در پراکندگی و سکتاریسم در جنبش کمونیستی جستجو کرد.

درس‌هایی از این راهپیمایی طولانی

تجربه جنبش کمونیستی جهانی نشان می‌دهد احزابی توانستند به پیروزی برسند که توانستند ضمن پافشاری روی اصول کمونیسم و خط مشی عمومی پرولتاری، آنرا به شرایط مشخص جامعه خود تلفیق دهند.

خط‌مشی سیاسی عمومی جنبش کارگری و کمونیستی بین‌المللی بر سنگ خارا‌ی مادی‌گرایی تاریخی توسط مارکس و انگلس حک شده است و تئوری مبارزه طبقاتی و رسالت تاریخی انقلابی پرولتاریایی محتوای آنرا تشکیل می‌دهد. سازمان انقلابی ایران در نقد خط‌مشی رویزیونیستی رهبری حزب

توده ایران با چنین سلاح اندیشه‌ای طی مبارزه‌ای درونی پایه‌ریزی شد و بر اساس آن خود را نوسازی کرد. این اصول و خط‌مشی عمومی همچنان مورد قبول هشت سازمان دیگر متشکل در حزب رنجبران ایران در کنگره اول قرار گرفت. حزب رنجبران ایران با توجه به این مسیر سخت، بغرنج و طولانی، مبارزه برای ایجاد حزب پیشرو طبقه کارگر واحد را بر اساس مبارزه برای وحدت کمونیست‌ها از یک سو و مبارزه برای سازمانیابی طبقه کارگر از سوی دیگر به پیش برده و برای انجام این وظیفه حلقه اصلی که همیشه بدست گرفته پیروی از اصول و برنامه و دفاع از خط‌مشی سیاسی عمومی پرولتاری جهانی بوده و هر گاه از آن دور شده و انحرافی بروز کرده تلاش کرده با تصحیح و نوسازی همچنان در مسیر درست قرار گیرد.

چکیده این تجارب ما را در اوضاع کنونی بر آن داشته که همچنان روی وظیفه مبرم کنونی جنبش کارگری و کمونیستی ایران پافشاری کنیم و طرح راهبردی خود را برای بحث و گفتگو و یافتن نکات مشترک با دیگر کمونیست‌ها در میان گذاریم.

برای یکی شدن کمونیست‌ها در حزبی واحد باید از نکات مشترکی که در برگرفته اصول و برنامه‌ای برای تحقق وظیفه تاریخی پرولتاریا یعنی جهانی خالی از سرمایه‌داری، امپریالیسم و استثمار انسان از انسان باشد. روشن است که چنین اصول و برنامه‌ای از آسمان نازل نمی‌شود و از مغز متفکران تراوش نمی‌کند بلکه از پراتیک اجتماعی، از تضادهای اساسی جامعه جهانی کنونی و صف آرائی نیروها در صحنه مبارزاتی بدست می‌آیند.

این اصول و برنامه چیست؟

ادامه دارد

دیلیم

فلسطین، مبارزه همچنان ادامه دارد.... بقیه از صفحه ۱

زیر پا گذارده اند.

ماشین جنگی اسرائیل با پشتیبانی امپریالیسم آمریکا همچنان به قتل عام مردم غزه مشغول است و بستن راه کمک رسانی به مردم غزه نسل کشی را از طریق اعمال گرسنگی به حد بی سابقه‌ای در تاریخ جنایت جمعی گسترش داده است. جنبش دفاع از مردم ستمدیده فلسطین در سراسر جهان وجدان انسانیت بیداری است که زنان و جوانان سازماندهی پر قدرتی در آن هستند. آنها با ایمان به نیروی شکست ناپذیر مردم و در دفاع از حق مسلم خلق فلسطین در دفاع از خود در برابر اشغالگران صهیونیست همچنان در میدان هستند و هر روز بر نیروی

آنها اضافه می‌شود.

امروز جریان دفاع از مردم فلسطین و مبارزه با اسرائیل فاشیست کودک کش و حامیان آمریکایی آن به جریان اصلی سر نوشت سازی تبدیل شده است. بر بریت یا نجات بشریت. جنبش دادخواهی مردم ایران که سابقه آن به نسل کشی امپراتوری بریتانیا در به گرسنگی کشاندن ایرانیان که میلیون توده مردم جان باختند، بر می‌گردد در سراسر جهان با این جنبش میلیونی ضد جنایات اسرائیلی در غزه همراه است.

حزب رنجبران ایران خود را جزوی از این جنبش دادخواهی عظیم بشریت مترقی می‌داند و با تمام نیرو برای پیروزی آن مبارزه می‌کند.

پیروز با جنبش میلیونی توده‌های سراسر جهان علیه نسل کشی در فلسطین.

حزب رنجبران ایران

وضعیت اقتصاد ایران زیر.... بقیه از صفحه ۱

رژیم گذشته شاه می‌باشد که استبداد ناسیونالیستی تنگ‌نظرانه‌ای را در هرم قدرت دنبال می‌کرد. ساختار استبدادی حاکم اجازه ورود هیچ نیرویی را به هرم قدرت رژیم نمی‌دهد به همین علت یکی از شعارهایی که پزشک‌یان رئیس جمهوری مطرح می‌کند "وفاق ملی" است که محلی از اعراب در سیستم سیاسی ایران ندارد. وفاق ملی از نظر حکومت وفاق جناح‌های مختلف جمهوری اسلامی و شریک شدن در قدرت و سفره "انقلاب" است. هرم تنگ قدرت توسط استبداد فردی کار را به جایی رسانده که اصلاح‌طلبان ناراضی هم دیگر در هرم قدرت جایی نداشته و فقط بله قربان‌گوهای آنها امکان حفظ امکانات سیاسی و اقتصادی خود را دارند. در این سیستم نبود آزادی و سازمان‌های مستقل سیاسی جزئی از آن بوده و می‌باشد. جمهوری اسلامی رژیمی کاملاً ضد دموکراتیک و دشمن آزادی‌های سیاسی و فردی اجتماعی است. تعریف این رژیم از آزادی‌های سیاسی و فردی تعریفی همچون حقوق بشر اسلامی و فردی تابع دستورات الهی می‌باشد که کاملاً قرون وسطایی و با جهان کنونی بطور بنیادی همخوانی ندارد.

۲- ایران یکی از کشورها بزرگ خاورمیانه با منابع طبیعی، انسانی وسیع و به لحاظ جغرافیایی بر سر راه‌های استراتژیک آبی و خاکی جهان واقع شده است. ایران پلی است بین اروپا و آسیا و آفریقا و این امکانات در عین اینکه امتیازات بزرگی برای هر رژیم



حاکم است در صورت عدم مدیریت می تواند به ضد خودش تبدیل شود. موقعیتی که شرایط اقتصادی امروز ایران دارد نشان از عدم مدیریت و بی لیاقتی و عملاً دشمنی با طبقات فرودست اجتماعی دارد. باهم نگاهی به آمارهای اقتصادی که زبان گویاتری است بیاندازیم.

درآمدهای نفتی ۲۰۲۳-۲۰۲۴ بر طبق آمارهای بین‌المللی ۴۶ میلیارد و آمار گمرک ایران ۵۰ میلیارد دلار بوده است که ۵.۶ درصد نسبت به سال گذشته افزایش نشان می دهد.

ایران در محصولات کشاورزی مانند پسته، خرما، انار، زعفران و... جزء کشورهای اول جهان محسوب می شد. که بعلت کم آبی، تحریم‌های بین‌المللی و عدم مدیریت به درجات سوم و چهارم جهانی سقوط کرده است. در بیشتر موارد مربوط به کشاورزی از صنایع تا تولید همین وضع موجود است. ایران یکی از بزرگترین صادر کننده میوه و خواربار و انرژی به کشورهای همسایه است. ارزش کل صادرات محصولات غذایی به حدود ۶ میلیارد دلار در سال می رسد.

در رابطه با کل صادرات غیر نفتی ایران از درآمد ۵۳ میلیارد دلاری برخوردار بوده است. که قرار است تا پایان برنامه هفتم به ۱۰۰ میلیارد دلار برسد.

اگر براساس بودجه هفتم نرخ مالیات دولتی را ۴۴ میلیارد دلار براساس تغییرات ارزی ارزیابی کنیم، اگر بودجه دولتی را برای مصارف دولتی در ۱۴۰۴ - ۸.۲ میلیارد دلار براساس آمارهای مختلف، برآورد آماری کنیم که معمولاً بسیار بیشتر از این است می توان فهمید که دولت ایران برعکس آنکه می گوید پولی در بساط ندارد؛ دولتی ثروتمند است که این ثروت عظیم را خرج مسائل نظامی و امنیتی و بلند پروازی‌های منطقه‌ای و حیف و میل‌های خودی‌ها و رانت‌های دولتی می کند. یکی از بودجه‌های این دولت، مصارف نهادهای مذهبی است که در جامعه فقط و فقط نهادهای انگلی بوده و هیچ خاصیتی مگر بد آموزی‌های اخلاقی و فرهنگی را جلو نمی برد و یکی از موانع حل مشکلات فرهنگی جامعه هستند. اما رانت خواری فقط در این قسمت خلاصه نمی شود. در واقع هرم قدرت سیاسی بویژه دارو دسته بین خامنه‌ای و اطرافیان معتمدش هرم قدرت اقتصادی هم هستند و تقریباً در تمام صنایع کشور بخشی از سهام‌داران عمده آن به حساب می آیند

براساس آمارها ایران حدود ۱۱ میلیارد دلار صرف تسلیحات و مسائل امنیتی - نظامی می‌کند که در مجموع محاسبات درآمدی و هزینه‌ها ایران را در رده ۱۸ تا ۲۰ جهانی قرار داده است. با توجه به تحریم‌ها که اجازه

ورود ارزهای غربی و بویژه دلار آمریکا را نمی دهد از یک سو و از سوی دیگر عدم مدیریت درست با اینکه ایران یکی از ۲۵ اقتصاد بزرگ جهان است ولی خرج امور نظامی و مذهبی و کمک‌های خارجی به محور مقاومت با بودجه‌های دولتی اساساً همخوانی نداشته و یکی از دلایل بحران اقتصادی و گرانی کالاهای اساسی و نبود برق و آب و اولیه‌های زندگی است.

اقتصاد ایران تا حد زیادی توانسته است که از فشار تحریم‌های غرب بر خود بکاهد اما تأثیرات خود را در اقتصاد ایران کاملاً بجا گذاشته است. به همین دلیل در مذاکرات بعد از جنگ ۱۲ روزه یکی از اولین خواست‌های ایران رفع تحریم‌های غرب است. در ۴۶ سال گذشته جمهوری اسلامی بی وقفه به دنبال بلند پروازی‌های منطقه‌ای بوده است و غرب فشار اقتصادی و سیاسی متصاعدی را به ایران گذاشته است. در نتیجه اقتصاد ایران به درجاتی خود را با این شرایط (به قیمت فقیرتر شدن و خالی‌تر شدن سفره‌های مردم) وفق داده است.

اما با محدود شدن محیط سیاسی-ایدئولوژیک برای ایران در سطح خاورمیانه و عقب نشینی و سکوت جریان‌های محور مقاومتی خاورمیانه، ایران که در گذشته حالت تهاجمی علیه اسرائیل و برخی کشورهای خاورمیانه را جلو می برد، تا حدی در لاک دفاعی فرو رفته است.

جنگ از سوی دیگر حاکمان ایران را مجبور کرده است که در رابطه با برخی آزادی‌های فردی کوتاه بیایند و در این شرایط خطیر، خود را همچون گذشته با مردم درگیر نکنند. آیا این حالت موقت است؟ تا به حال عقب نشینی‌های رژیم با فشارهای جنبش خیابانی و اجبار از پایین همراه بوده است. پایان جنگ می تواند هر دو جانب قضیه یعنی رشد بیشتر جنبش‌های اجتماعی از یک جانب و در صورت پیروزی رژیم می تواند به تهاجم به خواست‌های دموکراتیک و عدالت طلبانه مردم فرودست جامعه بیانجامد. این روند را صف بندی‌های طبقاتی و قدرت متشکل فرودستان جامعه تعیین خواهد کرد.

رقابت‌های قدرت‌های بزرگ اقتصادی جهان و بحران‌های ناشی از آن مزید بر علت شده است و گرانی و افزایش قیمت کالاها را در ایران بطور مضاعفی بالا برده است. گوشت در حال تبدیل شدن به یک غذای طبقات مرفه است و برای طبقات پائین امکان دسترسی به آن عملاً بسیار سخت شده است که بودجه خانواده‌های کم درآمد امکان تهیه آنرا ندارند. گوشت در سبد غذایی فرودستان و کم درآمدی‌های جامعه تنها مواد غیر قابل

دسترسی و یا محدود نیست با روندی که در حال پیشروی است، تخم مرغ، آجیل، شیرینی‌جات و... هم در حال تبدیل شدن به کالاهای لوکس در سیستم غذایی مردم است. برای خانواده‌های پر اولاد، گرانی فشار بیشتری را بر دوش والدین وارد می کند بویژه که با خصوصی شدن بسیاری از مدارس مناسب همچون خدمات بیمارستانی، درمانی‌های پایین قادر به تأمین اولیه‌های زندگی نیست. وضع اقتصادی دارای پی آمدهای بس ناگواری برای فرودستان جامعه بجا گذاشته است کودکان کار به خیابان‌ها بازگشته‌اند موسسات خیریه غیر دولتی و دولتی قادر به جوابگویی به احتیاجات جامعه نیستند. فقر، اخلاقیات انسانی را به نابودی می کشد و عدم امنیت اجتماعی را دامن می زند. امروزه در شهرهای بزرگ ایران کیف قاپی و بدهکاری به امری عادی تبدیل شده است، همزمان زندان‌های ایران از مجرمین اجتماعی و زندانیان سیاسی و فعالین اجتماعی پر شده است. سرکوب و فقر از یک سو و رشد مشکلات جامعه دارای ارتباط ارگانیک هستند.

۳- مشکلات فرهنگی: رژیم جمهوری اسلامی به مثابه یک دولت آپارتاید مذهبی، از تنگ نظری‌های بشدت دگم و احمقانه‌ای برخوردار است. رژیم سرمایه‌داری ایران در عین حال که یک رژیم مذهبی خشک مغز و متعصب است، ولی در سر بزنگاه‌های حساس نشان داده است که کاملاً پراگماتیستی و بر اساس منافع طبقاتی‌اش نرمش‌پذیری مناسب را انجام می دهد. این دوگانگی سیاسی در شکل فرهنگی آن هم وجود دارد. آنها در عین اینکه حفظ نظام را واجب واجبات می خوانند اما خواندن نماز و روزه را هم می توانند در شرایط خطر برای بنیادهای رژیم متوقف کنند و این حکم خمینی است. دروغ‌گویی تحت عنوان خدعه یک فرهنگ کهن در اسلام بویژه در شیعه و روحانیت ایران است. صرف پول‌های سرسام آور در جهت رشد و گسترش خرافات مذهبی، براه انداختن مراسم مذهبی از روانه کردن میلیونی افراد به کربلا و نجف تا تکیه‌های محلات، پذیرش صدها نفر از کشورهای خارجی در حوزه‌های علمیه برای آخوند شدن، پرداخت وجوهات به نیروهای مذهبی در خاورمیانه، تغییر دائم کتاب‌های درسی و قلب واقعیات در آن و نشان دادن خرافات مذهبی بجای علم در دروس مدارس و... همه در خدمت فرهنگ حاکم و نگه داشتن مردم در خرافات مذهبی و سرکوب فکری نیروهای دموکراتیک و بویژه کمونیست‌هاست. مجموعه رفتار و سیاست‌های رژیم جمهوری اسلامی نشان می دهد که فقر و تنگدستی که مردم ایران را تحت فشار شدید و رشد

استادان اخراجی بایستی به سرکار برگردند



کردن درهای کشور به روی سرمایه جهانی و نشستن بر سر سفره انباشت امپریالیستی. برجام اوج این رؤیا بود. آن‌ها خیال می‌کردند که با امضای توافق هسته‌ای، تحریم‌ها برداشته می‌شود، سرمایه خارجی سرازیر خواهد شد، و ایران به «کشور نرمال» بدل می‌گردد.

اما واقعیت تلخ‌تر از آن بود. آمریکا از همان ابتدا با ترفندهایی چون مکانیسم ماشه، برجام را به ابزار فشار بدل کرد. اروپا هم با وعده‌های توخالی مانند اینستکس (۲) نشان داد که قدرت و اراده ایستادگی در برابر واشنگتن را ندارد. نمونه‌ها روشن‌اند:

بانک‌های اروپایی حاضر نشدند حتی یک حساب ساده برای ایران باز کنند.

شرکت‌های بزرگ انرژی و خودرو، با تهدید ترامپ، یک‌شبه ایران را ترک کردند.

اینستکس عملاً به چند معامله داریی محدود شد و تبدیل به مضحکه‌ای سیاسی گردید.

وقتی رؤیای ادغام فرو ریخت، بخش‌هایی از همین جریان به سوی **براندازی نرم و سخت** چرخیدند. رسانه‌هایشان زبان اپوزیسیون شد: روزنامه‌هایی که دیروز برجام را «پیروزی بزرگ» می‌نامیدند، حالا تیتیر می‌زدند که «کل نظام ناکارآمد است». تحلیل‌گرانی که سال‌ها مروج «تعامل با غرب» بودند، در رسانه‌های فرامرزی ظاهر شدند و آشکارا از تحریم‌های بیشتر حمایت کردند. برخی از چهره‌های سیاسی پیشین نیز به کنفرانس‌های واشنگتن و بروکسل رفتند تا برای فشار خارجی لابی کنند. به بیان روشن، رؤیای ادغام در سرمایه جهانی وقتی فرو ریخت، این جریان خود به متحد عملی‌ترین نیروهای برانداز بدل شد.

جنگ ۱۲ روزه تیر خلاص بود. میلیون‌ها ایرانی که به خیابان آمدند و محاسبات آمریکا و اسرائیل را برهم زدند، نشان دادند اتکا به توده‌هاست که امنیت و استقلال می‌آفریند، نه چشم‌دوختن به غرب. این صحنه برای بورژوازی نئولیبرال افشاگر بود: دیدند که مردمی که سال‌ها بی‌تفاوت نشان داده می‌شدند، در بزنگاه تاریخی میدان را پر کردند و بر تمام معادلات حساب‌شده دشمن خط بطلان کشیدند.

نقش مثبت چین و روسیه؛ اتحاد استراتژیک، نه تاکتیک گذرا

یکی از توهّمات دیگر این جریان، بی‌اعتنایی به شرق بود. آن‌ها پیوند با روسیه و چین را همواره «شبه‌تاکتیکی» می‌دانستند. اما واقعیت نشان داد که اتحاد پکن و مسکو، نه موقت بلکه راهبردی و استراتژیک است. از نظر ژئوپلیتیک، هر دو در محاصره نظامی

سندی برای رسوایی همان جریان بدل شده است. مکانیسم ماشه ابزاری که غرب آن را برای گروکشی دائمی در متن برجام گنجانده نشان داد که این توافق نه یک پیمان برابر، بلکه یک زنجیر حقوقی برای اسارت ایران بود.

این‌که خود غربی‌ها هم هرگز بندهای ۳۶ و ۳۷ را اجرا نکردند و درست یک هفته قبل از پایان مهلت، بحث مکانیسم ماشه را پیش کشیدند، خود بهترین شاهد است که برجام چیزی جز ابزاری برای باج‌گیری و فشار نبود. اینجا است که می‌بینیم پروژه نئولیبرال داخلی چگونه در خدمت اهداف یک‌جانبه غرب قرار گرفت و با شکست آن، نه تنها بی‌اعتبار شد بلکه به نیرویی برانداز تبدیل گشت.

پیامدهای اقتصادی و اجتماعی

شکست برجام پیامدهای سنگینی برای ایران داشت. تحریم‌ها نه تنها لغو نشد، بلکه شدت یافت. صادرات نفت به کمتر از نصف رسید. دسترسی به سیستم بانکی جهانی مسدود ماند. سرمایه‌گذاری خارجی تقریباً به صفر رسید.

در عرصه داخلی، نرخ تورم به بالای ۴۰ درصد رسید. ارزش ریال سقوط کرد و دلار چند برابر شد. خط فقر در کلان‌شهرها طبق گزارش‌های رسمی از مرز ۱۰ میلیون تومان گذشت. میلیون‌ها نفر زیر این خط زندگی می‌کنند. سفره‌ی کارگران و زحمتکشان هر روز کوچک‌تر شد.

اعتصابات کارگری در صنایع نفت و پتروشیمی، فولاد اهواز و مجتمع هفت‌تپه بازتاب همین فشار طاقت‌فرسا بود. اعتراضات معیشتی سال‌های ۹۶ و ۹۸ نیز نشانه‌ی مستقیم همین بحران اقتصادی بود. برجام نه‌تنها دستاوردی نداشت، بلکه بحران معیشت و بی‌اعتمادی عمومی را تشدید کرد.

برجام؛ معاهده‌ای یک‌جانبه و فریبکارانه

ایران در برجام همه‌ی تعهداتش را فوراً اجرا کرد. هزاران سانتریفیوژ از مدار خارج شدند، قلب راکتور اراک (۱) با بتن پر شد، ذخایر اورانیوم کاهش یافت، غنی‌سازی محدود شد و گسترده‌ترین بازرسی‌ها پذیرفته شد.

در مقابل، غرب وعده‌ی تعلیق موقت تحریم‌ها را داد. آن هم نه دائمی، بلکه مشروط و قابل بازگشت. این معاهده نمونه‌ای کلاسیک از توافق نابرابر بود: یک طرف همه‌چیز می‌دهد و طرف دیگر وعده‌ای مبهم می‌دهد و دست خود را باز می‌گذارد.

از رؤیای ادغام تا براندازی

بورژوازی نئولیبرال غرب‌گرا در ایران طی دهه‌های اخیر پروژه‌ای روشن داشت: باز

سطح فقر به اقشار متوسط جامعه ناشی از سیاست‌ها و عملکردهای ۴ دهه حضور این رژیم در بالای جامعه ایران و رفتار بشدت انگلی آن است. رهبران جمهوری اسلامی خود بارها به این مسئله اذعان کرده‌اند که تحریم‌های خارجی دلیل بحران عمومی کمبود و گرانی کالاها نیست بلکه مشکل در عدم مدیریت خفته است. اما عدم مدیریت به تنهایی برای دلایل شرایط کنونی کافی نیست. بیش از اینکه بحران ناشی از عدم مدیریت رژیم باشد ناشی از ماهیت طبقاتی حاکمیت اسلامی است. ماهیتی سرمایه‌دارانه که رفتارشان را سود و بهره کشی در خدمت طبقات حاکم تعیین می‌کند. طبقاتی که حتی تفریحات روزانه‌شان بیش از حقوق سالیانه یک کارگر است. این آن فرق عمیق اجتماعی است که مدیریت صنعت و تجارت و کشاورزی و جامعه را بدست گرفته است. مشکل خود رژیم جمهوری اسلامی با همه تمایلات و کارکردهای آن است. راه حل‌های اصلاح‌طلبانه و رفرمیستی تا به حال نتوانسته تحقق یابد و نهایتاً به وعده و وعید ختم شده است. اما زمانی که فشار از پائین و میلیون‌ها تظاهر کننده خیابان‌ها را در سالهای گذشته پر کردند، آنوقت رژیم مجبور شد که در برابر بخشی از خواست مردم عقب بنشیند. "حق گرفتنی است و نه دادن" و "فقط توی خیابون بدست میاد حقومون" این تجربه سالها زندگی مردم ما در تحت یک حکومت مذهبی و مستبد سیاسی است. روزگاری است که فقط مردم متشکل قادر به تعیین سرنوشت خود هستند. در نتیجه بدون سازماندهی هر فشار می‌تواند اتحاد یکپارچه مردم را علیه رژیم به ناکامی بکشاند. وظیفه امروز سازماندهی و متشکل شدن است. این اولین قدم‌ها برای تحقق حتی خواسته‌های اولیه است.

پیش بسوی سازماندهی و تشکیلات

مهران پیامی

مکانیسم ماشه؛ رسوایی پروژه.... بقیه از صفحه ۱

غرب‌گرا، همچنان در رؤیای ادغام در سرمایه جهانی بود. برجام در سال ۱۳۹۴ اوج این رؤیا شد. رسانه‌های داخلی و چهره‌های سیاسی حامی این جریان آن را «پیروزی بزرگ» و «کلید گشایش» معرفی کردند. اما همان ابتدا روشن بود که توافقی که دست ایران را ببندد و ابزار فشار در دلش تعبیه شود، سرانجامی جز شکست ندارد. امروز برجام به



دهه‌ی هفتاد و هشتاد میلادی نشان داد که با اتکا به مردم و برنامه‌ریزی دولتی می‌توان از بحران گذر کرد و به قدرت بزرگ تبدیل شد. این درس‌ها برای ایران امروز حیاتی‌اند.

نتیجه‌گیری: از مکانیسم ماشه تا آینده چندقطبی

برجام و مکانیسم ماشه نمونه‌ای روشن از فریب امپریالیسم بودند. ایران همه‌چیز داد، غرب هیچ تعهدی انجام نداد و نهایتاً مسیر به فشار حداکثری و تغییر رژیم ختم شد. این امر نشان داد که هر توافقی با امپریالیسم، بدون توازن قدرت و بدون اتکا به مردم، جز زنجیری تازه بر گردن مردم نخواهد بود. مکانیسم ماشه نشان از این بود که برجام و کل پروژه ادغام در سرمایه جهانی، چیزی جز حقه‌بازی و زنجیری تازه برای اسارت نبود. افشای این واقعیت، بورژوازی نئولیبرال غرب‌گرا را بی‌اعتبار کرد و نشان داد که راه آن‌ها بن‌بست است. مسئولیت اصلی این امر بر دوش اولیگارش‌ی نفت و رانت‌خوار است که استقلال ملی را فدای توهّم به کرامت آمریکا کرد و وقتی به آرزوی ادغام نرسید، خود به نیروی برانداز بدل شد.

جنگ ۱۲ روزه و خیزش میلیونی مردم، این افشاگری را کامل کرد. توده‌ها نشان دادند که اتکا به خودشان است که معادلات جهانی را برهم می‌زند، نه اعتماد به کرامت غرب. و همین امروز است که باید گفت: راه‌هایی تنها در اتحاد با روند چندقطبی، در پیوند با مقاومت جهانی، و در سازمان‌یابی طبقاتی برای عدالت اجتماعی است.

آینده از آن کسانی است که در برابر استعمار نوین می‌ایستند؛ نه آنان که به دنبال ادغام در آن بودند.

پاورقی

۱- در تأسیسات آب‌سنگین اراک (راکتور IR-۴۰)، بخشی وجود داشت که به آن **کالاندریا (Calandria)** یا همان «قلب راکتور» گفته می‌شود. این قلب شامل مخزنی بزرگ بود که سوخت هسته‌ای (میله‌های اورانیوم) در آن قرار می‌گرفت و با آب سنگین خنک می‌شد و اگر این راکتور طبق طراحی اولیه به کار می‌افتاد، می‌توانست سالانه مقدار قابل توجهی **پلوتونیوم** تولید کند؛ ماده‌ای که در صورت بازفرآوری می‌تواند برای ساخت سلاح هسته‌ای استفاده شود.

در ژانویه ۲۰۱۶، ایران اعلام کرد که **کالاندریای اصلی راکتور را خارج کرده و با بتن پر کرده است**. این کار عملاً امکان استفاده از آن قلب اولیه را غیرقابل بازگشت کرد.

۲- اینستکس (INSTEX) مخفف Instrument

خروج از انقیاد تاریخی است. این نمونه‌ها نشان می‌دهد که در برابر استعمار نوین، مقاومت واقعی ممکن است، هرچند هزینه دارد.

آلترناتیو و راه‌هایی

اما پرسش اصلی این است که **راه‌هایی چیست؟**

پاسخ در تکرار شعارهای تاریخ‌گذشته «نه شرقی، نه غربی» نیست. این شعار در زمان جنگ سرد معنا داشت، اما امروز جهان تغییر کرده است. تضاد اصلی نه میان دو بلوک هم‌سنگ، بلکه میان آمریکا هژمونیک (تک‌قطبی) و روند چندقطبی است. در چنین شرایطی، دفاع از چندقطبی به معنای چشم‌پوشستن بر تناقضات چین یا روسیه نیست، بلکه به معنای ایجاد فضای تنفس برای ملت‌های مستقل در برابر سلطه امپریالیسم آمریکاست. آلترناتیو ما باید روشن کند که:

۱- اتکا به توده‌های وسیع مردم که ستون فقرات آنرا کارگران و زحمتکشان تشکیل می‌دهند آلترناتیوی است که با اتکا به نیروهای مولد داخلی توسعه‌ی صنعتی و علمی را بر پایه‌ی توان ملی بنا می‌کند و نه واردات و رانت. منابع ملی را در خدمت مردم و تحت نظارت دموکراتیک قرار می‌دهد. از اینرو خصوصی‌سازی‌های رانتی باید متوقف شود. توسعه و پیشرفت باید با بسط عدالت اجتماعی پیوند یابد زیرا بدون عدالت اجتماعی استقلال پایدار نمی‌ماند.

۲- استفاده از تضادهای جهانی و پیوند با روند چند قطبی بخشی از راهبرد مقاومت در مقابل نیروی سلطه است.

۳- راه‌هایی در **سازمان‌یابی طبقاتی، عدالت اجتماعی و اتکا به توده‌ها** است، نه در دلالتی بورژوازی داخلی یا اعتماد به وعده‌های قدرت‌های خارجی.

از آنجا که امپریالیسم ذاتاً جنگ‌افروز است؛ اگر صلح می‌خواهیم، باید با جهان تک‌قطبی آمریکا درافتیم. مبارزه علیه امپریالیسم قرن بیست‌ویکم که در پوشش «دیجیتال و مالی» عمل می‌کند؛ باید همزمان در عرصه اقتصادی، فرهنگی و دیجیتال پیش رود.

در این راه تنها با پیوند با جنبش‌های ضدامپریالیستی جهان می‌توان در برابر فشار مقاومت کرد. تجربه‌ی کوبا نشان می‌دهد که حتی در برابر محاصره‌ی طولانی می‌توان ایستاد اگر عدالت اجتماعی را بمثابة حلقه کلیدی پایه‌ی داخلی محکم در دست گرفت. شوروی در دوران نپ نشان داد که توسعه‌ی اقتصادی بدون عدالت اجتماعی می‌تواند به شکاف‌های خطرناک منجر شود. چین در

آمریکا قرار دارند: ناتو در اروپا علیه روسیه و پیمان‌های آسیایی علیه چین.

از نظر اقتصادی، طرح کمربند و جاده چین با منابع و مسیرهای روسیه گره خورده است. در حوزه مالی، توافقات یوان-روبل و پیمان‌های پولی تازه، گام‌هایی عملی برای کنار گذاشتن دلار است.

در دیپلماسی جهانی، این دو بارها با وتو یا حمایت متقابل مانع از یک‌جانبه‌گرایی آمریکا شدند.

و در عرصه نظامی، رزمایش‌های مشترک و تبادل فناوری دفاعی نشان می‌دهد که اتحادشان عمق استراتژیک دارد.

ایران با پیوستن به شانگهای و بریکس، در واقع به این اتحاد استراتژیک متصل شده است؛ اتحادی که فضای تنفس واقعی در برابر سلطه تک‌قطبی فراهم می‌کند. درست همین پیوند بود که بعد از جنگ ۱۲ روزه و اوج‌گیری تهدیدات غرب، به ایران امکان داد که از انزوا خارج شود و موقعیت خود را تثبیت کند.

شکست استراتژی غرب‌گرایان

پس از خروج آمریکا از برجام و رسوایی اینستکس، دیگر حتی خوش‌بین‌ترین لایه‌های بورژوازی نئولیبرال هم نمی‌توانستند ادعا کنند که «غرب قابل اعتماد است». این شکست البته به معنای سقوط کامل این طبقه نبود، اما بی‌اعتباری‌اش در برابر مردم و ضربه‌ای که از جنگ ۱۲ روزه خورد، موقعیتش را به شدت تضعیف کرد.

رسانه‌ها و تحلیل‌گران غرب‌گرا تلاش کردند بحران را گردن «سیاست داخلی» یا «مقاومت منطقه‌ای» بیندازند. اما واقعیت برای مردم روشن شد: غرب نه به دنبال توافق پایدار بود و نه به دنبال صلح. پروژه اصلی آن‌ها تغییر رژیم و حتی تجزیه ایران بود. به همین دلیل هم وقتی برجام ۲ و ۳ عملی نشد، واشنگتن آشکارا مسیر تشدید فشار و حمایت از اپوزیسیون خارج‌نشین را در پیش گرفت.

مقاومت؛ از ایران تا جنوب جهانی

در مقابل، مقاومت ایران نشان داد که سیاست ادغام در سرمایه جهانی تنها راه نیست. پیوندهای اقتصادی و نظامی با چین و روسیه، استفاده از ظرفیت‌های داخلی، و تکیه بر مردم در بزنگاه‌های تاریخی، همگی مؤلفه‌های راهی دیگر بودند. این الگو فقط به ایران محدود نیست:

ونزوئلا با وجود تحریم نفتی، با اتکا به همکاری با چین و روسیه بخشی از صادرات خود را احیا کرد.

کوبا بیش از شصت سال است که در محاصره است اما هنوز مقاومت می‌کند.

آفریقا با پیوستن به بریکس و پروژه‌های زیرساختی چین در حال جستجوی راهی برای



in Support of Trade Exchanges به معنی «ابزار حمایت از مبادلات تجاری» است. این سازوکار در ژانویه ۲۰۱۹ توسط سه کشور اروپایی (انگلیس، فرانسه و آلمان) تأسیس شد، با این ادعا که می‌خواهد به ایران کمک کند تا علی‌رغم تحریم‌های آمریکا بتواند حداقل در بخش کالاهای بشردوستانه (مثل دارو و غذا) مبادله کند. اروپایی‌ها می‌گفتند اینستکس قرار است: امکان تجارت غیردلاری با ایران را فراهم کند، بانک‌ها و شرکت‌های اروپایی را از خطر جریمه‌های آمریکا محافظت کند، و به ایران نشان دهد که اروپا هنوز به برجام پایبند است.

صفا مهر ماه ۱۴۰۴

برخی آموزش‌های اساسی مارکسیسم - لنینیسم

(چراغ راهنمای طبقه کارگر) قسمت سوم و چهارم

قسمت سوم

کمونیست‌های ایرانی باید متحد شوند

کمونیست‌های ایرانی می‌بایستی هم در گذشته به کمونیست‌های کشورهای سوسیالیستی سابق اعتماد می‌کردند و هم در حال حاضر. باید به نظرات و ارزیابی‌های آنها از تاریخ جامعه خود احترام بگذارند چرا که بی تردید اعتماد و احترام متقابل در واقع کلید حل بسیاری از مشکلات و عامل توان بخشی در حرکت به پیش است. کمونیست‌های کشورهای مختلف، ضمن برقراری و حفظ مناسبات انترناسیونالیستی تبادل تجربه و غیره نباید در حوزه مسئولیت یکدیگر، بعبارت دیگر، در مسائل داخلی کشور یکدیگر مداخله نمایند. باید اجازه داد که هر حزبی از گذشته خود جمع‌بندی کرده و در مورد آینده میهنش خود تصمیم بگیرد. ما می‌توانیم و باید سعی کنیم دید خود را در مورد دوره طوفانی و پر از گرد و غبار ایدئولوژیک ارائه بدهیم ولی نمی‌توانیم این یا آن ارزیابی را ملاک وحدت قرار دهیم تا موجب پراکندگی کمونیست‌ها نشویم. بگذاریم کمونیست‌های کوبائی، چینی، روسی و غیره در مورد جنبش کمونیستی کشورشان نظر دهند گرچه انترناسیونال کمونیستی متشکل از احزاب کمونیست و کارگری کشورهای مختلف جهان در آینده کوشش خواهد کرد که پاسخگوی این مسائل باشد. پراتیک پرولتاریا در مورد انترناسیونالیسم پرولتری ثابت کرده که

جنبش جهانی فقط در زمان یک جنگ جهانی می‌تواند یک خط مشی واحد جهانی را در مبارزه با سرمایه داری جهانی تدوین و دنبال کند. در زمان صلح بدلیل رشد ناموزن نیروهای انقلاب، پرولتاریای کشورهای مختلف با وظایف متفاوت و حتی ظاهراً متضاد روبرو می‌شوند. جنبش کمونیستی باید و خوب است که به یک تحلیل واحد از اوضاع جهانی برسد، اما هر حزبی باید این تحلیل را با وضعیت کشور خود انطباق دهد.

بنابراین نه تز «سوسیال امپریالیسم شوروی»، نه تز سرمایه داری شدن چین، نه تز سوسیالیست نبودن کوبا یا ویتنام و یا این یا آن نظر در مورد علت تخریب، عقبگرد و یا فروپاشی اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی سابق نمی‌تواند پیش شرط وحدت قرار گیرد. ممکن است ادعا شود که تحلیل‌های ما در مورد این مسائل به اصول اعتقادی ما در وحدت کمونیست‌های ایرانی ارتباط مستقیم دارند. بسیار خوب! باید بتوان این تأثیرات را فرموله کرده و در پلاتفرم وحدت و بالاتر از آن در برنامه سیاسی حزب منعکس نمود.

آیا جمع‌بندی از جنبش کمونیستی ایران برای وحدت کمونیست‌های ایرانی مهم است؟ البته جمع‌بندی از گذشته جنبش کمونیستی ایران بسیار مهمتر از جمع‌بندی از جنبش کمونیستی جهان یا کشورهای دیگر است. زیرا، کمونیست‌های ایرانی با جمع‌بندی از عملکرد خود در گذشته، می‌توانند از اشتباهات آینده پرهیز کنند گرچه جمع‌بندی در مورد گذشته جنبش کمونیستی ایران حتی نباید ملاک وحدت قرار گیرد. البته پس از وحدت کمونیست‌ها، لازم است گروه‌های کارشناسی با وسواس مارکسیستی و روحیه تحقیق و بررسی علمی، این کار را بسرانجام برسانند.

پس معیار وحدت کمونیست‌ها چه باید باشد؟ بنظر می‌رسد:

- ۱- قبول مارکسیسم - لنینیسم بعنوان ایدئولوژی هدایت کننده پرولتاریا؛
 - ۲- قبول برقراری سوسیالیسم و کمونیسم به مثابه اهداف نهائی و استراتژیک پرولتاریا؛
 - ۳- قبول اصول تشکیلات کمونیستی. اصل مرکزیت - دموکراتیک، اصل تبعیت اقلیت از اکثریت، اصل تبعیت ارگان پائین تر از ارگان بالاتر و اصل قبول کنگره به عنوان عالی ترین مرجع تصمیم گیری حزب؛
 - ۴- انطباق خلاق مارکسیسم - لنینیسم به شرایط مشخص ایران؛ تعیین مرحله انقلاب ایران؛ تدوین استراتژی و تاکتیک درست و تعیین شعارهای فوری انقلاب.
- واقعیت این است که یک کمونیست ایرانی با توجه به تحلیل خودش از گذشته

جنبش کمونیستی جهانی و ایران و درکش از مارکسیسم - لنینیسم، باید اوضاع مشخص ایران و جهان را تحلیل کند؛ سیاست‌های مشخص و بویژه تاکتیک مبارزه در مرحله کنونی را تعیین نماید و با ارزیابی از نیروی خود، وظایف عملی فوری و دراز مدت خود را تعیین نماید. در واقع، کمونیست‌ها اهل عمل انقلابی برای تغییر اوضاع مشخص هستند. لذا این مهمترین ملاک نهائی برای وحدت است. اصل تبعیت اقلیت از اکثریت تنها راه حل اختلاف بین کمونیست‌ها در یک حزب واحد است. کسانی که قدرت تحمل ماندن در اقلیت را ندارند، کمونیست نیستند. البته هدف کمونیست‌ها همواره این است که تا حد امکان در مورد مسائل به اجماع نظر برسند و یا از شیوه‌هایی استفاده کنند که بشود بر اساس آنها، زمینه عینی برای آزمایش برخی نظرات قبل از تصمیم گیری نهائی در عمل مهیا شود.

قسمت چهارم (توجه داشته باشید که این بخش در اواخر سال دوم ریاست جمهوری رفسنجانی نوشته شده است)

انقلاب ایران

۱- انقلاب بهمن ۱۳۵۷ برهبری روحانیت و در رأس آنها آیت الله خمینی یکی از توده ای ترین انقلابات قرن بیستم بود. این انقلاب در عین حال بدلیل پیوستن سربازان ارتش به صف انقلاب از لحاظ میزان تصادمات مسلحانه و تعداد جان باختگان نمونه بود.

۲- محتوای انقلاب بهمن ۵۷ در ادامه انقلاب مشروطه و جنبش ملی شدن صنعت نفت، ملی - دموکراتیک بود و اساساً به شکل قیام توده ای به پیروزی رسید. تأمل بر محتوا و حاکمیت برآمده از انقلاب ایران در این جا ضروری است: واقعیت این است که ملت ما در بیش از ۸۰ سال قبل از انقلاب ۱۳۵۷، برای استقلال و خروج از سلطه امپریالیسم و رهائی از استبداد سلطنتی مبارزه کرد. در این مبارزه همواره سه نیروی عمده به نمایندگی از اقشار و طبقات مختلف اجتماعی شرکت داشتند. این نیروها عبارت بودند از نیروهای ملی سکولار، نیروهای مذهبی مسلمان و نیروهای چپ (در رأسشان کمونیست‌ها). چند واقعیت تاریخی را نباید از نظر دور داشت:

اولاً - انقلاب ملی دموکراتیک ایران تنها در سال ۱۳۵۷ و تحت هژمونی کامل نیروهای روحانیت و در رأس آنها آیت الله خمینی به پیروزی رسید.

ثانیاً - هیچگاه سه نیروی مهم در رهبری انقلاب ایران یعنی ملیون، چپ‌ها (در رأس



کمونیسست‌ها وظیفه دارند در مورد عملکرد رژیم صدام قاطعانه موضع گیری کنند. در غیر این صورت، ملت ما که در این جنگ میهنی صدها هزار شهید و مجروح قربانی داد، ما را نخواهد بخشید.

۵- انقلاب ایران با اتمام جنگ و سرکوب تمامی نیروهای مخالف، به تقویت و تحکیم حاکمیت جمهوری اسلامی منجر شد.

۶- مرحله پس از جنگ که به دوران سازندگی مشهور است، دارای دو ویژه گی عمده بوده است: از یک طرف، محدود شدن شدید تمام آزادیهای دموکراتیک و از طرف دیگر، پیشبرد سیاست‌های اقتصادی سرمایه محور و از نوع نئولیبرالی. در این دوره کمترین تهدید از جانب نیروهای امپریالیستی جاری بود و جامعه بسرعت بسوی قطبی شدن حرکت کرد. پیدایش دره عظیم بین فقر و ثروت حاصل دوران سازندگی بود. سرمایه‌داری نئولیبرال، بوروکراتیک و تجاری نوین ایران اساساً در این دوره تحکیم یافتند و بورژوازی ملی ایران بشدت تحت فشار قرار گرفت. انقلاب ایران در این دوره از اهداف اصلی خود فاصله گرفت. مطالب نوشته شده در نقد این دوره آنقدر زیاد است که به همین اشاره کوتاه بسنده میکنیم.

ر. وحیدی

خراندگان گرامی رنجبر

خوانده گرامی

مدت هاست حزب رنجبران ایران با توجه به پراکندگی اعضایش، جهانی شدن وسایل ارتباطی از رهنمود " بگذار صدها گل بشکفت و ده ها مکتب با هم رقابت کنند " برای یافتن حقیقت و تمرکز عقاید صحیح پیروی می کند و نتیجه خوبی بدست آورده است. از یک جمع کوچک به جمعی بزرگتر با شکوفایی نظرات و تنوع در مقاله‌ها روبرو شده‌ایم. دوران منولوتیکی و کمیته‌های تک نفری بر اثر بغرنجی اوضاع و جهان دیجیتالی به پایان رسیده است و تمرکز عقاید صحیح احتیاج به کار جمعی بویژه ایجاد کارگروه‌های تخصصی با کارشناسان ماهر دارد تا روند از توده‌ها به توده‌ها و از تئوری به پراتیک و از پراتیک به تئوری را در میزانی گسترده‌تر، طی کند.

از این شماره به بعد در پیاده کردن خط مشی تشکیلاتی روی جنبه دموکراسی آن بیشتر خم می شویم و دامنه بازتاب نظر گاهای متفاوت در نشریه رنجبر را گسترش داده و نظرات درون حزبی را تا حد تفاوت‌ها

شد تا بخش مهمی از این نیروها بسوی سیاست‌های مخالف حاکمیت و براندازانه حرکت کنند.

ثانیاً - این نیروها، بویژه سازمان مجاهدین، که خواهان سهم بیشتری در حاکمیت بودند، بسوی مبارزه مسلحانه تمایل پیدا کردند و روش مبارزه مسلحانه، بویژه در مناطقی که مسائل ملی حادثر بود، به اجرا گذاشته شد. ثالثاً- امپریالیسم آمریکا با وجود سفارت خود در تهران بیکار ننشسته و به سیاست‌های تبهکارانه علیه انقلاب ایران از زوایای متنوع و همه جانبه ادامه داد. هر چه لیبرالیسم و امکان استحاله انقلاب که نقطه امید امپریالیست‌ها بود، با شکست بیشتر مواجه می شد به همان اندازه، عزم امپریالیسم برای براندازی حاکمیت جدید برآمده از انقلاب جدی‌تر می‌گشت. این عزم امپریالیسم بیش از همه در شادمانی از حمله صدام و سپس پشتیبانی کامل از او در حمله به ایران خود را نشان داد. وقایع سال ۱۳۶۰ و سپس سالهای ۱۳۶۷ (کشتار جمعی زندانیان سیاسی) و ۱۳۶۸ در بستر حاد شدن تضادهای داخلی (بین انحصارطلبان و قدرت طلبان)، حمله رژیم صدام و توطئه‌های شبانه روزی امپریالیسم قابل بررسی است.

۴- حمله عراق به ایران یکی از مسائل تاریخی مهم و بشدت تأثیرگذار در روند حوادث سالهای اول پس از پیروزی انقلاب است که کمونیسست‌ها موظفند در بررسیهای تاریخی همواره مد نظر داشته باشند.

با وجودی که صدام حسین مهره غرب و امپریالیست‌ها نبود، سرنوشت و تصمیم گیری راجع به صدام مانند رهبر هر کشور دیگری، حق انحصاری مردم عراق بود نه امپریالیست‌ها و نه کشوری دیگر، ایران به هیچ طریقی در مسائل داخلی عراق دخالت نکرد و ما هیچگونه دلیل قاطعی نداریم که چنین دخالتی یک تصمیم حکومتی بوده باشد، حمله نظامی و اشغال خاک میهن ما با هر توجیهی از جانب رژیم صدام نه تنها آنوقت، بلکه امروز نیز محکوم است. این اقدام جنایتکارانه رژیم عراق صدها هزار کشته و زخمی به خلق‌های ایران و عراق تحمیل کرد. امپریالیست‌ها و مرتجعین عرب که از کشتار مردم این دو کشور بدست یکدیگر شادمان بودند، در عین حال مطلقاً بی طرف نبودند و طرف عراق را گرفتند. این سئوال تاریخی البته مطرح است که پس از شکست نیروهای مهاجم عراق در خرمشهر، آیا سیاست ادامه جنگ درست بوده یا نه، قضاوت تاریخ در آینده عادلانه ترین داوری خواهد بود زیرا بررسی موشکافانه نشان میدهد که موضع گیری در این باره ساده نیست. اما

آنها کمونیسست‌ها) و مذهبیون (در رأس آنها روحانیت) نتوانستند در یک جبهه واحد بصورت پایدار متشکل شوند.

ثالثاً - نیروهای ملی سکولار که در جنبش مشروطه و جنبش ملی شدن صنعت نفت رهبری انقلاب را در دست داشتند نتوانستند مردم را متحد کرده و انقلاب را تا سرنگونی استبداد و قطع دستان امپریالیسم به پیروزی برسانند.

رابعاً- نیروهای مذهبی و ملی به علت خصلت انحصار طلبی ضد کمونیسستی هیچگاه حاضر به همکاری با کمونیسست‌ها نشدند و عمدتاً در ایجاد جبهه واحد اخلاص کردند. حتی بخشی از آنان که آنقدر ضد کمونیسست نبودند، به این ایده اعتقاد داشتند که کمونیسست‌ها در ایران نمیتوانند مردم مذهبی ایران را هدایت کنند.

به این ترتیب، چپ‌ها و در رأس آنها کمونیسست‌ها با وجود تأثیرات معنوی و سیاسی و جانفشانی به مراتب فراتر از دو نیروی دیگر، نتوانستند در رهبری انقلاب ملی دموکراتیک ایران در سال ۱۳۵۷/۱۹۷۹ قرار بگیرند. قابل ذکر اینکه بجز روحانیت تحت رهبری آیت الله خمینی که از انسجام و وحدت ضروری برای کسب هژمونی برخوردار بود، نه نیروهای چپ و نه نیروهای ملی از چنین وحدت رهبری و اراده برخوردار نبودند. البته باید توجه نمود که امپریالیست‌ها نیز که بیشتر ضد کمونیسست بوده و هستند، در به قدرت رسیدن مذهبیون بویژه بعثت وجود اتحاد شوروی، انعطاف پذیرتر عمل کردند. مرحله سیاسی انقلاب با قبول هژمونی و رهبری روحانیت و آیت الله خمینی از جانب اکثریت مطلق مردم و نیروهای سیاسی به پیروزی رسید. رهبری انقلاب از همان ابتدا نسبت به کمونیسست‌ها سیاست شدیدا انحصار طلبانه حتی در تعیین شکل حکومت ملی و برآمده از انقلاب نیز خود را نشان داده و در فرماندوم «آری یا نه» به جمهوری اسلامی، خود را متبلور ساخت. واقعیت این است که نفوذ آیت الله خمینی در حدی بود که حتی اگر سئوال به این شکل غیر دموکراتیک و نادرست طرح نمیشد، نتیجه ای جز جمهوری اسلامی حاصل نمی گشت. لذا انقلاب ملی دموکراتیک ایران به یک انقلاب اسلامی فرا روئید.

۳- با پیروزی انقلاب اسلامی عوامل زیر به بحران داخلی دامن زدند:

اولاً - انحصار طلبی روحانیت نسبت به بخش اعظم نیروها، عمدتاً چپ سکولار و چپ مذهبی که پس از کودتا ۲۸ مرداد نقش مهمی در دوران مبارزات مخفی داشتند، باعث



گذر کرده و امروز به کمونیسم علمی در برنامه کنگره سوم تاکید می کند، نه صرفاً به علت غلط بودن مبارزه‌ای است که علیه نظرات خروشچف و رویزیونیست‌های روسی و نظرات تئوری سه جهان مطرح شده است، بلکه آنها را مانعی بر سر وحدت کنونی در جنبش کمونیستی جهانی می داند.

ع.غ

واقعیت در آسیای میانه

اخیراً قراردادی در کاخ سفید بین ارمنستان و آذربایجان امضاء شده است که آمریکا در آن نقش میانجی و منافع چشم‌گیری را داراست. این قرارداد در شرایطی امضاء شد که مدتی بین ارمنستان و روسیه سردی روابط سیاسی جدی پدید آمده بود. ارمنستان به این علت که با توجه به عضویتش در پیمان امنیت دسته جمعی، روسیه در آخرین جنگ که باعث از دست رفتن قره باغ و الحاق آن به آذربایجان شد، دفاع نکرده بود، بشدت شاکی است. و از اینرو بعد از جنگ هم گرایش همکاری و نزدیکی خود را به اتحادیه اروپا افزایش داد.

این قرارداد دارای چند ماده از جمله صلح بین آذربایجان و ارمنستان، تعیین مرزهای دو کشور بر اساس مرزهای زمان اتحاد جماهیر شوروی و حضور آمریکا را از طریق شرکت‌های آمریکایی تامین می کند، است. اساس این قرارداد با پادرمیانی آمریکا بیش از آنکه مسئله صلح منطقه را تامین کند برای آمریکا و شرکت‌هایش و نفوذ در خطوط استراتژیک حمل و نقل بین‌المللی را تامین می کند و راه آمریکا و غرب را بسوی آسیای میانه باز می کند. آمریکا حتی خواهان تغییر نام زنگزور به ترامپ شده است. این قرارداد در شرایطی که روسیه درگیر جنگ در اوکراین است و قادر به بازی کردن نقش خود در همه مناطق مورد اختلاف را ندارد، آمریکا و اتحادیه اروپا سعی در پر کردن این خلأ دارند.

این قرارداد در عین حال برای ایران و روسیه زنگ خطر از دست رفتن راه های استراتژیک و ارتباطی را به صدا در آورده است. اگر این قرارداد اجرایی شود عملاً دست ایران را از برخی راه های استراتژیک حمل و نقل کوتاه می کند. از جمله کریدور زنگزور بصورتی که امروزه برای ایران که از حمل و نقل آزادانه بطرف ارمنستان برخوردار است و یا همچون راههای استراتژیک قفقاز شمالی را کوتاه می کند.

توده و ترسکیست‌ها را در رابطه با جنبش گذشته کمونیستی بازتاب نمی دهد، تلاش نویسنده هم از تمام نظریات مائو مسئله سوسیال امپریالیسم خواندن شوروی بعد از درگذشت استالین را گرفته و با بی تفاوتی بقیه نظرات مائو را تحت عنوان مائوئیسم جزء گردو غبارهای ایدئولوژیک دانسته است. یکی از دلایلی که با تمام تلاش کمونیست‌ها بعد از دوران استالین و بویژه فروپاشی شوروی، کمونیست‌ها تحت فشار قرار گرفتند و قادر نشدند که مجدداً وحدت جنبش کمونیستی را تحقق ببخشند همین دسته از نظراتی بود که از درون جنبش کمونیستی علیه متحد کردن کمونیست‌ها عنوان می شد. کار به جایی رسید که طرفداران این نظریات بویژه در ایران شمشیر را از رو کشیده و با جمهوری اسلامی علیه دستگیری و سرکوب کمونیست‌ها همکاری کردند.

اینکه شوروی قبل از فروپاشی دیگر یک کشور سوسیالیستی نبود را نه ما بلکه حتی کسانی که بعد از سرکوب‌ها به شوروی رفتند در خاطرات خود بصورت وسیعی بازتاب دادند. موضوعی که ما مدتها آنرا بصورت مختلف قبلاً مطرح کرده بودیم. ولی اینکه ر. وحیدی بعد از سالها که از فروپاشی شوروی گذشته و ما به بسیاری از اسناد دست یافته ایم که نظرات ما را تأیید می کند بازگشتی به نظرات حزب توده دارد، جای تعجب نیست. سرکوب جنبش کمونیستی و عدم پیروزی آن برای بسیاری از رهروان این جنبش بی آینده شده است. گرد و غبار ایدئولوژیک نویسنده از همین بی آینده دیدن این جنبش نشات می گیرد.

نویسنده جنبش کمونیستی هر آنچه را در نقد روسیه بوده است با عنوان گرد و خاک ایدئولوژیک نام می برد، تا از مبارزه سخت کمونیست‌ها علیه نظرات رویزیونیستی احزاب برادر بطور غیر شفاف و در پرده‌ای از درهم ریختگی کلمات موضوع مخالف بگیرد. او می گوید "ارزیابی از پراتیک ساختمان سوسیالیسم پس از فوت استالین تا عقبگرد و تخریب نهائی سوسیالیسم در اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ نشان میدهد، که هیچ یک از تئوری‌های برآمده از دوران گرد و غبار ایدئولوژیک قادر نشدند جنبش جهانی کارگری را از بحران خارج کنند." متأسفانه ایشان حتی نقدی را که حزب کمونیست امروز روسیه در رابطه با استالین و شروع یک رویزیونیسم روسی توسط خروشچف راه اندازی شد، را انکار می کند تا بار شکست کمونیست‌ها را بر دوش بقول خودش مائوئیست‌ها و رویزیونیست‌ها و ایسم‌های دیگر بیاندازد. اینکه حزب ما از ایسم‌های گذشته جمع بندی دارد و از آنها

که تابحال در چارچوب نظرات درونی مطرح می شدند با شما خوانندگان گرمی در میان میگذاریم. امید است که از طرف شما مورد استقبال قرار گیرد و شرایطی را فراهم سازد تا دامنه گفتمان‌های درونی ما گسترده شود تا به امر رسیدن به عقاید و سیاست‌های درست یاری رساند.

رنجبر

از نامه های رسیده

علیه رویزیونیست یا توجیه‌گری

در شماره قبلی رنجبر مقاله‌ای تحت عنوان برخی "آموزش های اساسی مارکسیسم -لنینیسم" درج شده است که در انتهای این نوشته آمده است "پس از مرگ استالین و برگزاری کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی، که موجب تفرقه و پراکندگی جنبش کارگری جهانی گردید جنبش کمونیستی جهانی وارد بحران بی سابقه‌ای گردید. امپریالیسم جهانی به بهترین وجه از این بحران بهره برداری نمود.

این دوره را میتوان بعنوان دوره پر از گرد و غبارهای ایدئولوژیک در جنبش کارگری ارزیابی کرد. این بحران از بی تجربه‌ی طبقه کارگر جهانی در ساختمان سوسیالیسم و همچنین، تشتت ایدئولوژیک در مبارزه با بورژوازی بالغ و قدرتمند امپریالیسم جهانی برهبری آمریکا ناشی شده و این گرد و غبار ایدئولوژیک در اساس بصورت رویزیونیسم و مائوئیسم و ایسم‌های دیگر بروز کرد. ارزیابی از پراتیک ساختمان سوسیالیسم پس از فوت استالین تا عقبگرد و تخریب نهائی سوسیالیسم در اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۱ نشان میدهد، که هیچ یک از تئوری‌های برآمده از دوران گرد و غبار ایدئولوژیک قادر نشدند جنبش جهانی کارگری را از بحران خارج کنند. مثلاً نظریه مائوئیست‌ها در مورد رویزیونیسم، حاکمیت سرمایه داری و تز سوسیال امپریالیسم نتوانستند کمونیست‌ها را متحد کنند و پراتیک صحت این نظرات را رد نمود. نظری که معتقد است اتحاد شوروی اصلاً از مارکسیسم لنینیسم عدول نکرده بود، عدم مرزبندی روشن با رویزیونیسم را نفی کند و فقط فشار سرمایه داری امپریالیستی را عامل تخریب و فروپاشی بداند مورد قبول نیست و همچنین نظر دیگری که علت عقبگرد را صرفاً داخلی می داند مورد مجادله جدی می باشد."

این نوشته که امضای ر. وحیدی دارد، در واقع هیچ نظریه جدیدی به غیر نظرات حزب



موضوعات مهم مطرح شده در جشنواره امسال

۱. بحران‌های داخلی فرانسه
 - افزایش هزینه زندگی، بحران اقتصادی، تورم، نگرانی‌ها درباره خدمات عمومی مانند آموزش، بهداشت، بازنشستگی.
 - تأکید بر اتحاد نیروهای چپ در مقابل چالش‌های سیاسی: بین La France Parti Communiste Français, Insoumise و Les Écologistes, Parti Socialiste (PCF) و دیگر احزاب.
۲. خطر راست افراطی و دموکراسی
 - رشد احزاب راست افراطی، سیاست‌های نژادپرستانه، امنیتی‌شدن زندگی سیاسی، آزادی‌های مدنی و سرکوب اعتراضات مسالمت آمیز
 - موضوع سیاست خارجی فرانسه، روابط با مهاجران و وضعیت پناهندگان، و نقش فرانسه در سیاست‌های بین‌المللی.
۳. همبستگی بین‌المللی و مسائل جهانی
 - حمایت از فلسطین یکی از محورهای پررنگ جشنواره بود.
 - موضوعاتی همچون عدالت آب‌وهوا، مهاجرت، حقوق زنان، حقوق اقلیت‌ها، ضد استثمار و تضادهای جهانی سرمایه‌داری نیز مورد بحث قرار گرفت.
۴. جوانان، جنبش‌های اجتماعی و اعتراضات عمومی

- روایت غالب جشنواره امسال این است که جوانان با احساس اضطراب و جدیت آمدند؛ نه صرفاً به عنوان مخاطب، بلکه به عنوان فعالانی که خواستار تغییر ساختاری اند.
- اعتراضات کارگری، مخالفت با اصلاحات بازنشستگی، وضعیت معیشتی، حقوق مسکن و وضعیت زندگی در حومه‌های شهرهای بزرگ از موضوعات حساس مطرح شدند.

۵. فرم و ساختار جشنواره در سال ۲۰۲۵
 - با توجه به ۹۰ سال فعالیت، جشنواره ترکیب فرهنگی - سیاسی
 - هنری خود را حفظ کرده است.
 - مکان جدید (Base ۲۱۷) محیطی برای انتشار ایده‌ها و برخورد فعالان از سراسر دنیا تبدیل شده است.

- چشم‌انداز آینده
 ۱. تقویت شبکه‌های چپ در سطح جهانی.
 ۲. توسعه فعالیت فرهنگی-هنری در کنار سیاسی.
 ۳. ایجاد همبستگی ملموس‌تر با اتحادیه‌ها و احزاب اروپایی.
 ۴. تمرکز بر استراتژی رسانه‌ای و حضور در فضای مجازی.

از ۵ تریلیون دلار بصورت سالیانه است. جدا از مسئله فوق سود امپریالیستی، اشغالگری و تجاوز آشکار و شکستن همه قوانین به رسمیت شناخته شده هم مزید بر علت شده و جهانی پر از آشوب درست کرده است. در این میان قرار داد ارمنستان و آذربایجان نه تنها مشکل گشای منطقه نیست بلکه حلقه‌ای بر زنجیره مشکلات جهانی اضافه کرده و بایستی منتظر درگیری‌های تازه در این منطقه باشیم. حضور آمریکا در همه جای جهان بویژه در کشورهای پیرامونی با جنگ و خونریزی و بهم ریختن مناسبات دوستی کشورها همراه بوده است. آمریکا معمولاً با چماق و نان قندی به بازارهای کشورهای پیرامونی وارد میشود. در مرحله اول تقاضاهای قراردادهای بلند مدت، سپس حضور محدود نظامی و این روند تا تسلط کامل سیاسی و نظامی و اقتصادی ادامه می یابد. این روند با قراردادهای ظاهراً پرسود برای ارمنستان و آذربایجان کلید ورود را بعد از دهه‌ها در منطقه استراتژیک قفقاز زده است. در آینده نه چندان دور این ورود تبعات جانبی خود را آشکارا اعلام خواهد کرد. حضور مجدد آمریکا در قفقاز را باید پیام شومی برای منطقه خاورمیانه و آسیای غربی و میانه دانست.

مهران پیامی

گزارش تحلیلی

گزارش تحلیلی: جشنواره 'Humante ۲۰۲۵'
- موضوعات کلیدی، حضور احزاب ایرانی و چشم‌اندازها

مقدمه
جشنواره Fête de l'Humanité یا «جشنواره انسانیت» هر ساله توسط روزنامه‌چپ‌گرای فرانسوی L'Humanité برگزار می‌شود. این جشنواره سه روزه هم ترکیبی از موسیقی، فرهنگ، هنر، فعالیت‌های اجتماعی و جلسات سیاسی است و معمولاً در دومین هفته سپتامبر دایر است. به لحاظ تاریخی، این رویداد یکی از مهم‌ترین تجمعات احزاب چپ، فعالان اجتماعی، اتحادیه‌ها، و جنبش‌های بین‌المللی است.

سال ۲۰۲۵ این یک جشنواره ویژه‌ای است: ۹۰مین دوره آن برگزار می‌شود، از ۱۲ تا ۱۴ سپتامبر در پایگاه هوایی سابق Base ۲۱۷ در Le Plessis-sur-Orge/Brétigny-sur-Orge در استان Essonne واقع در جنوب پاریس برگزار شد.

اما روسیه هم از این پیمان ضررهای معینی را می بیند اولاً حضور آمریکا در مناطق جنوبی که در مراحل بعد گسترش ناتو را به همراه خواهد داشت و از طرف دیگر بلند پروازی‌های ترکیه که در حال جمع آوری برخی کشورهای ترک زبان مانند آذربایجان، قرقیزستان، قزاقستان و ترکمن صحرا در یک پیمان است ، زنگ خطری برای جدا کردن برخی کشورها از پیمان امنیت دسته جمعی است. آنچه که روشن است ثبات منطقه قفقاز در دراز مدت به هم خواهد خورد و روسیه در صورت ادامه جنگ در اوکراین قادر به مقابله و تاثیر گذاری بر آن نخواهد بود.

البته آذربایجان بیش از آنکه بخاطر بازپس گیری قره‌باغ به روسیه نزدیک شود، به ترکیه و اسرائیل و محور ترکیه و کشورهای ترک زبان نزدیک شده است. بازی شطرنج در مناطق قفقاز بشدت گرم است. از یک طرف در همسایگی ایران از طرف دیگر روابط نسبتاً گرم با اسرائیل و شرکت در کنفرانس شانگهای. این وضعیتی است که بسیاری از کشورهای جهان درپیش گرفته‌اند و فکر می کنند راهی به طرف استقلال و متکی به خود بودن، است.

اینکه کشورهای پیرامونی در فشار رقابت قطب‌های پر قدرت جهانی بتوانند در بین آنها روابط برابر و براساس سود متقابل را ایجاد کنند، این نوع سیاست گذاری توسط دولت‌های کشورهای پیرامونی، شاید تا دوره‌ای که رقابت قطب‌های جهانی به درجه‌ای از روشنایی در هژمونی جهانی دست یابند، امکان ادامه خواهد داشت. اما حتی در صورت تحقق توازن قدرت و بازی دو جانبه سیاسی تا زمانی که این نوع کشورها از دولت‌های سرمایه‌داری پیرامونی برخوردار باشند، برای توده‌های فرودست این کشورها ثمری نخواهد داشت و رشد اقتصادی این کشورها همیشه دست خوش رقابت‌ها و ناثبات خواهد بود. عدم ثبات سیاسی و اقتصادی برای اینگونه از کشورهای جنوب جهانی (اصطلاحی نا دقیق از کشورهای پیرامونی) موقعیتی فراهم کرده است که امپریالیست‌ها بطور کاملاً قلدر معابانه در امور آنها دخالت کرده و مسیر زندگی اجتماعی را به بحران‌های دائمی سوق دهند. تعرفه‌های آمریکا و چاپ دلارهای بدون پشتوانه همین حالا هم بار گرانی بر دوش کشورهای پیرامونی گذاشته است. برخی از کشورها حتی قادر به باز پرداخت سود وام‌های گرفته شده از بانک‌های جهانی و صندوق بین‌المللی پول را ندارند. بر طبق تحقیقات موسسات بین‌المللی پول‌هایی که از کشورهای پیرامونی سالیانه به کشورهای ثروتمند و قدرتمند جهان واریز می شود بیش



فراتر از فلسطین: جهان یا آزاد خواهد شد، یا

ویران

فلسطین یک آزمایشگاه است؛ همانگونه که ویتنام، شیلی، ایران کودتای ۳۲، عراق و لیبی بودند. اما این آزمایشگاهها یک هدف دارند: مدیریت و کنترل جنبشهای رهاییبخش پیش از آنکه جهانی شوند.

پاسخ ما باید این باشد:

نجات فلسطین را به جای واگذاری به بیرون،

باید در متن جنبش جهانی برای آزادی واقعی

« جستجو کرد.

همبستگی صرفاً اخلاقی نیست، وظیفه‌ی انقلابی طبقه‌ی کارگر جهانی است.

از «سنگ تا موشک»، از «جمعه‌های بازگشت» تا «راهپیمایی‌های جهانی ضد جنگ»، مبارزه برای فلسطین همیشه زنده بوده. اما امروز باید بگوییم:

یا سوسیالیسم، یا بربریت از غزه تا سانتیاگو، از نیویورک تا صنعا، مبارزه یکیست: مبارزه برای آزادی انسان از هر نوع سلطه - چه نظامی، چه مذهبی، چه اقتصادی.

کانی

ایران پس از جنگ ۱۲ روزه

ایران پس از جنگ ۱۲ روزه: جدال آلترناتیوها و جایگاه طبقه کارگر

جنگ ۱۲ روزه میان ایران و اسرائیل نه فقط یک رخداد نظامی، بلکه نقطه‌ی عطفی سیاسی بود. این جنگ، زیر پوست جامعه‌ی ایران و در فضای اپوزیسیون، شکافها و تردیدهایی را عیان کرد که سالها پنهان مانده بود. هر نیروی سیاسی مدعی آلترناتیو است، اما بحران جنگ نشان داد بسیاری از این آلترناتیوها بیش از آنکه «برنامه‌ای برای رهایی مردم» باشند، بازتاب منافع طبقاتی و ژئوپولیتیک خاص‌اند. از همین زاویه می‌توان موقعیت هر یک را بررسی کرد.

اصلاح‌طلبان غرب‌گرا

اصلاح‌طلبان بار دیگر با شعار بازگشت به میز مذاکره و نجات اقتصاد از طریق پیوند با غرب ظاهر شدند. در منطق آنان، ایران تنها در صورتی به ثبات و رفاه می‌رسد که خود را به سرمایه‌داری جهانی متصل کند. اما تجربه‌ی دو دهه گذشته آشکار ساخته که این نگاه صرفاً بازتولید چرخه‌ی وابستگی است: اصلاح‌طلبان نه توان تغییر ساختار استبدادی را داشته‌اند و نه اراده‌ی مقابله با نظام طبقاتی سرمایه‌داری درون ایران را. پروژه‌ی آنان در

را تروریست جلوه می‌دهند. اما نقش آمریکا تنها به حمایت از اسرائیل محدود نمی‌شود؛ او معمار کل ساختاریست که اشغال را ممکن و سودآور کرده است.

پروژه غزه: استعمار نوین با نقاب بازسازی

وقتی از «بازسازی غزه» توسط آمریکا و متحدانش سخن گفته می‌شود، باید پرسید: بازسازی برای چه کسی؟ با چه هدفی؟ تحت چه نظامی؟ پیشنهادات امروز غرب برای بازسازی نوار غزه، در واقع پروژه‌ای برای مهار مقاومت و تحمیل سلطه‌ی سرمایه است: غزه‌ی بدون مقاومت، بدون مالکیت مردمی، بدون تاریخ، بدون روایت - بلکه با معماران غربی، شرکت‌های چندملیتی، بانک‌های جهانی و استانداردهای نئولیبرالی.

این همان استعمار است، نه به سبک نظامی کلاسیک، بلکه با مهندسی اقتصاد و نظم اجتماعی: تبدیل سرزمین به کالای قابل معامله، و مردم به نیروی کار ارزان یا آواره‌گان بی‌صدا.

دونالد ترامپ و ماسک‌های افتاده

ترامپ چهره‌ی عریان امپریالیسم مدرن بود. او قراردادهای پاره کرد، اشغال را رسمی کرد، قدس را بخشید، جولان را فروخت، و پروژه‌ی «معامله قرن» را پیش کشید - نه برای صلح، بلکه برای پایان دادن به موجودیت مسئله فلسطین از طریق «فروپاشی تدریجی مقاومت». اما مهم‌تر از خود ترامپ، سیستمی است که او را ساخت، پشتیبانی کرد و امروز نیز با چهره‌ای نرم‌تر، همان مسیر را ادامه می‌دهد. مشکل افراد نیستند؛ ساختار است.

پیروزی واقعی، با رهایی طبقاتی ممکن است

تا زمانی که مقاومت فلسطین در قالب پسته‌ای از ایدئولوژی‌های مذهبی، قومی یا صرفاً دفاعی باقی بماند، نمی‌تواند با ساختار جهانی سلطه مقابله کند. پیروزی فلسطین، زمانی ممکن است که مقاومت با آگاهی طبقاتی، عدالت اجتماعی، و افق سوسیالیستی گره بخورد. رهایی باید همه‌جانبه باشد:

رهایی از اشغال نظامی، اما همچنین از فقر، تبعیض، ستم جنسیتی، و سرمایه‌داری بومی و خارجی؛

رهایی نه فقط از صهیونیسم، بلکه از ارتجاع داخلی و استبداد محلی؛ و پیوند با جنبش‌های کارگری، زنان، دانشجویان و عدالت‌طلب جهانی. وقتی معلمی در غزه با دانش‌آموزی در مکزیک، پرستاری در نابلس با کارگری در آفریقای جنوبی، و زنی در اردوگاه جبالیا با مبارزی در یونان هم‌صدا شود، آن‌گاه جبهه‌ی مقاومت جهانی شکل می‌گیرد.

۵. استفاده از جشنواره به عنوان صحنه آزمون سیاسی.

جشنواره 'Humanite' ۲۰۲۵ یکی از مهم‌ترین فضاهاى چپ در سطح بین‌المللی است. این جشنواره در حالی که فرصتی برای احزاب فرانسوی در برابر راست افراطی فراهم می‌کند، می‌تواند برای احزاب ایرانی نیز سکویی برای بیان و سازماندهی بین‌المللی باشد. اما کمبود حضور رسمی احزاب ایرانی نشان‌دهنده ضعف سازماندهی در سطح جهانی است. آینده این مشارکت به توانایی نیروهای ایرانی در ایجاد شبکه‌های پایدار، تولید محتوا، و حضور فعال در عرصه‌های بین‌المللی بستگی دارد.

شهریور ۱۴۰۴

ایرج پناهی

از غزه تا سانتیاگو: سوسیالیسم یا بربریت

از غزه تا سانتیاگو: سوسیالیسم یا بربریت - راه آزادی از فلسطین تا جهان

آنچه امروز در غزه می‌گذرد، نه صرفاً یک فاجعه انسانی است و نه تنها یک بحران منطقه‌ای. این فاجعه، آشکارترین جلوه‌ی خشونت ساختاری سرمایه‌داری جهانی است؛ نظامی که در آن بازار، جای اخلاق را گرفته و سود، بر جان انسان اولویت دارد. از رخ تا خارطوم، از هاوانا تا پاریس، از کابل تا سانتیاگو - فرودستان جهان زیر بار نظم نوین سرمایه‌داری جهانی فریاد می‌زنند: «یا سوسیالیسم، یا بربریت.»

فلسطین، نه فقط سرزمین اشغال‌شده، بلکه آینده‌ای است تمام‌نما از نظم جهانی ظالمانه‌ای که با اتکا بر جنگ، آپارتاید، اشغال و سرکوب، منافع اقلیت ثروتمند را بر زندگی اکثریت تحمیل می‌کند.

امپراتوری‌ای با لبخند دیپلماتیک و قلبی سرد

آمریکا، دیگر یک ملت نیست؛ یک نهاد امپریالیستی سازمان‌یافته است که با زبانی آرام و با ماسک دموکراسی، نظم جهانی ستم را مدیریت می‌کند. حقوق بین‌الملل برایش بازپچه‌ای سیاسیست، سازمان ملل را در مشت خود گرفته، و هر قطعنامه‌ای را که با منافع‌اش در تضاد باشد، با ووتو بی‌اثر می‌سازد.

ایالات متحده، شریک کامل جنایاتیست که در غزه رخ می‌دهد. از تأمین تسلیحات گرفته تا حمایت دیپلماتیک، از بمب‌های هوشمند تا نهادهای رسانه‌ای که قاتل را قربانی و قربانی

نسل کشی در غزه نماد جنایت سیستم امپریالیستی و صهیونیسم است



که فقر و نابرابری را بازتولید می‌کند؛ دوم، استبداد سیاسی که هر صدای آزادی‌خواهانه را خفه می‌سازد. دیگر آلترناتیوها یا یکی از این دو را نادیده می‌گیرند یا خود بخشی از بازتولید آن‌اند.

جدال پس از جنگ ۱۲ روزه نشان داد هر نیرو بر چه بنیانی ایستاده است. اصلاح‌طلبان همچنان در سودای پیوستن به سرمایه‌داری جهانی‌اند؛ اصول‌گرایان جنگ را به ابزاری برای تحکیم اقتدار بدل کرده‌اند؛ سلطنت‌طلبان به دخالت خارجی دل بسته‌اند؛ چپ‌های تبعیدی در توهم همسویی با دولت سرکوبگر غوطه‌ور شده‌اند؛ جمهوری‌خواهان لیبرال در حصار نخبگی گرفتار مانده‌اند. هیچ‌یک از این‌ها پاسخگوی نیاز تاریخی ایران نیستند. آلترناتیو کارگری است که از دل اکثریت جامعه برمی‌خیزد، همزمان علیه امپریالیسم و استبداد می‌ایستد، و چشم‌انداز دموکراسی شورایی و عدالت اجتماعی را در افق می‌نشانند. آینده‌ی ایران یا در بازتولید چرخه‌ی وابستگی، جنگ و استبداد خواهد ماند، یا با سازماندهی طبقه‌ی کارگر به راهی نو گام خواهد گذاشت؛ راهی که نه بر سر نیزه قدرت‌های خارجی، بلکه بر دوش خود مردم بنا می‌شود.

با احترام
حلقه جوانان مارکسیست ایرانی

آن هم به بهای انحراف از اصولی که روزگاری مدعی آن بودند. آن‌ها طبقه‌ی کارگر ایران را فراموش کرده‌اند و تضاد اصلی (کار-سرمایه) را زیر سایه‌ی تضاد دوم (امپریالیسم-دولت‌های پیرامونی) محو می‌کنند.

جمهوری‌خواهان لیبرال و مدنی

جریان‌هایی چون نرگس محمدی و طیفی از جمهوری‌خواهان، مسیر «مبارزه مدنی، رفراندوم و دموکراسی بدون خشونت» را پیش می‌گذارند. این پروژه در سطح شعار جذاب است، زیرا از استبداد و سلطنت مرزبندی می‌کند و بر آزادی‌های فردی و سیاسی تأکید دارد. اما از نظر طبقاتی، این پروژه در چارچوب بورژوازی متوسط و نخبگان تحصیل‌کرده محدود می‌ماند. اقتصاد مطلوب آنان همان الگوی بازار آزاد و خصوصی‌سازی است که در منطقه بارها به شکست و بازتولید نابرابری انجامیده. به علاوه، ایده‌ی رفراندوم بدون قدرت اجتماعی سازمان‌یافته، چیزی جز فراخوانی اخلاقی باقی نمی‌ماند. در شرایطی که ساختار قدرت هرگونه سازماندهی مستقل را سرکوب می‌کند، اتکای صرف به اراده‌ی مدنی بدون پشتوانه‌ی طبقاتی، بیشتر شبیه تمنایی بی‌پشتوانه است.

آلترناتیو کارگری: تنها امکان واقعی

در میان این آلترناتیوها، به نظر ما، تنها چشم‌اندازی که از دل تجربه‌ی عینی و از بطن اکثریت جامعه برمی‌خیزد، آلترناتیو کارگری است. این آلترناتیو نه رویای بازگشت به سلطنت است، نه امتداد استبداد دینی، نه پیوستگی به غرب و نه توهم اتکای مطلق به دولت‌های موسوم به محور مقاومت. این پروژه بر نیروی کارگران، معلمان، پرستاران، رانندگان و میلیون‌ها انسان تهی‌دست استوار است؛ کسانی که نه تنها بیشترین بار جنگ و بحران را به دوش کشیده‌اند، بلکه در مبارزات پراکنده‌ی سال‌های اخیر نشان داده‌اند ظرفیت سازماندهی دارند.

آلترناتیو کارگری سه ویژگی بنیادی دارد: **استقلال از قدرت‌های خارجی و داخلی:** نه به غرب تکیه دارد و نه به شرق؛ نه در خدمت دولت اسلامی است و نه در پی احیای سلطنت.

پایگاه اجتماعی وسیع: برخلاف آلترناتیوهای نخبه‌گرا، این پروژه در زندگی روزمره میلیون‌ها انسان ریشه دارد.

چشم‌انداز رهایی‌بخش: به جای دولت متمرکز و اقتدارگرایی جدید، به شوراها، مجامع عمومی و دموکراسی از پایین متکی است. مهم‌تر آنکه تنها آلترناتیو کارگری است که می‌تواند هم‌زمان دو بن‌بست تاریخی ایران را حل کند: نخست، استثمار سرمایه‌دارانه

بهترین حالت، گسترش مصرف‌گرایی برای لایه‌های متوسط و تثبیت موقعیت بورژوازی تجاری-نفتی است، در حالی که کارگران، بیکاران و حاشیه‌نشینان جز ریاضت اقتصادی نصیبی نمی‌برند.

جبهه پایداری و اردوگاه اصول‌گرایان

نیروهای پایداری و حامیان خامنه‌ای خود را تنها حامل «مقاومت» می‌دانند. اما مقاومت در قاموس آنان نه به معنای خودرهایی مردم، بلکه معادل با تمرکز قدرت در دست نظامیان و نهادهای امنیتی است. «ایستادگی در برابر اسرائیل» بیش از آنکه استراتژی رهایی‌بخش باشد، به ابزار مشروعیت‌بخشی به استبداد داخلی بدل شده است. در نتیجه، طبقه‌ی کارگر و مردم عادی نه سوژه‌ی مقاومت، بلکه سوخت ماشین جنگی‌اند؛ با دستمزدهای سرکوب‌شده، با تورم و با آزادی‌های از دست رفته. این نوع مقاومت، مردم را از فاعلیت سیاسی تهی می‌کند و به جای خلق نیرویی اجتماعی، به بقای یک دولت اقتدارگرا خدمت می‌رساند.

سلطنت‌طلبان همسو با اسرائیل

جریان سلطنت‌طلب در تبعید، جنگ اخیر را فرصتی برای فروپاشی جمهوری اسلامی از بیرون تلقی می‌کند و صراحتاً از بمباران و دخالت خارجی دفاع می‌کند. چنین گفتمانی در امتداد همان منطق کودتای ۲۸ مرداد است: بازگشت به سلطنت و وابستگی مستقیم به بلوک امپریالیستی. اما این پروژه نه تنها پایگاه اجتماعی در میان سندیکاها، هنرمندان، طبقه الیت و نویسندگان ندارد، بلکه عملاً آینده‌ای بر پایه‌ی نابودی زیرساخت‌ها و تکه‌پاره شدن ایران ترسیم می‌کند. این جریان بیش از آنکه آلترناتیوی برای مردم باشد، آلت دست قدرت‌های خارجی است؛ هیچ نسبتی با زندگی روزمره‌ی کارگران و زحمتکشان ندارد و مشروعیت خود را از «مداخله بیرونی» می‌گیرد، نه از سازمان‌یابی درونی جامعه.

چپ‌های تبعیدی همسو با جمهوری اسلامی

بخشی از جریان چپ در تبعید، تحت عنوان «مبارزه با امپریالیسم»، پس از جنگ به حمایت آشکار یا ضمنی از جمهوری اسلامی رسیده است. این نیروها تحلیل خود را بر یک تضاد تقلیل داده‌اند: امپریالیسم در برابر دولت‌های پیرامونی. اما همین تقلیل‌گرایی موجب می‌شود تضاد بنیادی کار-سرمایه و سرکوب درون‌زا نادیده گرفته شود. به نام ضدیت با امپریالیسم، از دولتی دفاع می‌شود که کارگران را شلاق می‌زند، اعدام می‌کند، زنان را سرکوب می‌کند و دست سرمایه‌داری تجاری-نظامی را باز می‌گذارد. در عمل، این نیروها نه تنها از طبقه کارگر ایران گسسته‌اند، بلکه تبدیل به پشتیبان گفتمان حاکم شده‌اند،

تحلیل مارکسیستی از جنگ.... بقیه از صفحه آخر

به میدان آمدند، اما چپ پراکنده و متفرق نتوانست این حرکت را به جهشی در جهت آگاهی و سازمان‌یابی طبقاتی بدل کند؟ پاسخ به این پرسش، مستلزم بررسی همه‌جانبه‌ی مواضع گوناگون احزاب و سازمان‌های چپ ایران و مقایسه‌ی آن‌ها با تجارب بین‌المللی جنبش‌های ضدامپریالیستی است. این رساله بر آن است که نشان دهد:

- ۱- شعارهایی مانند «نه به جنگ، زنده باد صلح» در شرایط تجاوز امپریالیستی، نه تنها انقلابی نیستند، بلکه انحرافی‌اند و عملاً به نفع دشمن تمام می‌شوند
- ۲- برخی جریان‌ها با ایستادن صرف در موضع «ضد جنگ اخلاقی» یا با یکی‌کردن همه‌ی زوایای منازعه (ایران، اسرائیل، آمریکا) از درک تضاد عمده بازمانده‌اند.
- ۳- بغرنجی و دشواری تشخیص تضاد عمده در پرتو تحلیل طبقاتی از ساختار حاکمیت جمهوری اسلامی و بررسی تضادهای درون آن دربرخورد به جنگ ۱۲ روزه .
- ۴- بخشی از نیروهای چپ ضدامپریالیست



بازدارندگی است که یک کشور می‌تواند موقعیت خود را تثبیت کند: اتحاد شوروی تا پیش از ساخت بمب اتمی نمی‌توانست بازدارندگی واقعی ایجاد کند، و چین نیز تنها از خلال جنگ کره بود که جایگاه خود را در معادلات جهانی تثبیت نمود. بنابراین تضاد عمده برای ایران یک واقعیت مستمر است، نه پدیده‌ای مقطعی.

۴. ساختار قدرت در جمهوری اسلامی

تحلیل‌های سطحی معمولاً جمهوری اسلامی را به‌صورت یک بلوک یکپارچه می‌بینند. اما واقعیت این است که ساختار قدرت دست‌کم از سه نیروی عمده تشکیل شده است:

۱- بورژوازی بزرگ غرب‌گرا که وابستگی به سرمایه‌ی مالی جهانی را پی می‌گیرد.
۲- بوروکرات‌های رانتی که تداوم وضع موجود را دنبال می‌کنند.

۳- نیروی سوم که با تکیه بر تولید ملی، اقتصاد مقاومتی و استقلال اقتصادی-سیاسی در برابر امپریالیسم تأکید دارد.

این سه‌گانگی نشان می‌دهد که جمهوری اسلامی صرفاً یک «بلوک سرکوبگر» نیست، بلکه عرصه‌ای از تضادهای واقعی است. از سوی دیگر، چون روبنا (ایدئولوژی و سیاست) استقلال نسبی خود را دارد، این تضادها همیشه به‌طور شفاف بازتاب نمی‌یابند و همین پیچیدگی تحلیل را دوچندان می‌کند.

۵. طبقات اجتماعی و واکنش آن‌ها

از دیدگاه مارکسیستی، هر جنگی تنها در سطح دولت‌ها قابل فهم نیست. باید دید طبقات و اقشار مختلف اجتماعی چگونه واکنش نشان می‌دهند:

طبقه کارگر: بیشترین فشار اقتصادی-اجتماعی را متحمل می‌شود اما توان بالقوه برای تبدیل‌شدن به نیروی رهبری‌کننده دفاع ملی و گذار سوسیالیستی را دارد.

بورژوازی بزرگ: بخش غرب‌گرا به‌شدت به نظم جهانی وابسته است؛ دو بخش دیگر حاکمیت به درجات متفاوتی با ساختار امنیتی پیوند دارند.

خرده‌بورژوازی: میان بسیج مذهبی و اعتراض اجتماعی در نوسان است.

زنان و اقلیت‌های ملی-مذهبی:

زنان قربانی تبعیض جنسیتی و اقتصادی‌اند، ولی در شرایط تجاوز خارجی نقش مهمی در بسیج ضدامپریالیستی ایفا می‌کنند.

اقلیت‌های ملی وضعیتی دوگانه دارند: بخشی تحت تأثیر جریان‌ات تجزیه‌طلب (کومله و حزب دمکرات در کردستان، پان‌ترکیست‌ها در شمال‌غرب، گروه‌های مسلح در بلوچستان) قرار دارند؛ بخشی دیگر، به‌ویژه در مناطقی که پیوند اسلامی پررنگ است، در چارچوب وحدت ملی عمل می‌کنند.

تحلیل کرد:

سطح جهانی: رقابت امپریالیسم آمریکا با قدرت‌های نوظهور (چین، روسیه) و تلاش برای حفظ هژمونی.

سطح منطقه‌ای: موقعیت ایران در قلب خاورمیانه و نقش محوری اسرائیل به‌عنوان بازوی پیش‌برنده سیاست‌های امپریالیستی. سطح ملی: تناقض‌های درونی جمهوری اسلامی، بحران‌های اقتصادی-اجتماعی، و رابطه‌ی آن با توده‌های مردم.

۲. ایران و نظم جهانی سرمایه‌داری

ایران در چهارراه ژئوپولیتیک جهان قرار دارد. موقعیت استراتژیک آن، هم به دلیل منابع عظیم انرژی و هم به دلیل کنترل مسیرهای ترانزیت، اهمیت بی‌نظیری دارد. لنین در امپریالیسم: بالاترین مرحله‌ی سرمایه‌داری تأکید داشت که دولت‌های امپریالیستی برای بقای خود نیازمند کنترل «گره‌گاه‌های استراتژیک» هستند. ایران دقیقاً یکی از این گره‌گاه‌هاست.

در همین چارچوب باید دید که حمله به ایران تلاشی بود برای جلوگیری از پیوند استراتژیک ایران با چین و روسیه، و برای تثبیت موقعیت آمریکا در خلیج فارس و آسیای مرکزی. اینجاست که اسرائیل نه تنها یک بازیگر منطقه‌ای، بلکه یک مهره کلیدی نظم جهانی سرمایه‌داری است که با بحران آفرینی، بازتولید هژمونی آمریکا را ممکن می‌سازد.

۳. تضاد عمده و تضاد اصلی

یکی از اصول مهم در سنت مارکسیستی، تشخیص تضاد عمده است. بر این اساس: تضاد عمده: میان ملت ایران و امپریالیسم آمریکا-اسرائیل که حتی با پروژه‌ی تجزیه، کشور را نشانه گرفت.

تضاد اصلی: تضاد میان مردم و بورژوازی بزرگ نواخته یعنی با الیگارشی مالی که همانا انعکاس تضاد جهانی بین نظام نئولیبرالیستی حاکمیت سرمایه‌ی مالی و جهان چند قطبی است.

بدین ترتیب، گرچه تضادهای داخلی فراوان است، اما در لحظه‌ی حمله‌ی خارجی، حفظ حاکمیت ملی و تمامیت ارضی جایگاه تعیین‌کننده دارد. نادیده گرفتن این تقدم، انحرافی است که بخشی از چپ ایران به آن دچار است.

اما باید تأکید کرد که مبارزه با تضاد عمده، یعنی مقابله با امپریالیسم، صرفاً به لحظه‌ی جنگ محدود نمی‌شود. از آن‌جا که مسئله‌ی امنیت ملی ایران هنوز به‌طور ساختاری حل نشده است، حتی با قطع جنگ هم این تضاد همچنان باقی می‌ماند. تاریخ نشان می‌دهد که تنها با دستیابی به ابزارهای

نیز، به‌رغم دفاع از مردم، از ارائه‌ی یک پلاتفرم مستقل کارگری بازماندند و بدین ترتیب فرصت تاریخی پیوند دفاع ملی با آگاهی طبقاتی را از دست دادند.

رساله حاضر می‌کوشد با تکیه بر ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی، انحرافات نظری و عملی موجود در میان گرایش‌های چپ ایران را در پرتو جنگ ۱۲ روزه آشکار سازد و در عین حال، راه برون‌رفت از این بن‌بست را در قالب سیاستی مستقل و طبقاتی نشان دهد: سیاستی که بر پایه‌ی دفاع ملی، اما تحت پرچم پرولتاریا و با شعارهای عدالت اجتماعی و آزادی سیاسی، بتواند توده‌های میلیونی را از سطح شور میهنی به سطح آگاهی سوسیالیستی ارتقا دهد.

به بیان دیگر، هدف این رساله صرفاً نقد نیست؛ بلکه تأکید بر این واقعیت است که دفاع ملی واقعی بدون عدالت اجتماعی و رهبری پرولتاریا پایدار نمی‌ماند. تجربه‌ی جنگ ۱۲ روزه فرصتی است تا کمونیست‌ها دریابند که تنها با ایجاد یک ستاد واحد و یک جبهه‌ی ضدامپریالیستی متشکل از وسیع‌ترین توده‌های مردم که ستون فقرات آنرا طبقه کارگر تشکیل می‌دهد می‌توان هم در برابر تجاوز خارجی ایستاد و هم مسیر رهایی اجتماعی را هموار کرد.

بخش اول: مقدمه و طرح مسئله

۱. اهمیت جنگ ۱۲ روزه

جنگ ۱۲ روزه ایران با ایالات متحده و اسرائیل در سال ۲۰۲۵ را نمی‌توان صرفاً یک درگیری نظامی کوتاه‌مدت دانست. این جنگ بازتابی از روندی عمیق‌تر در روابط بین‌الملل و نظام جهانی سرمایه‌داری بود؛ روندی که مارکسیست‌ها از آن با عنوان «بحران ساختاری امپریالیسم» یاد می‌کنند.

ویژگی مهم این جنگ، غافلگیرانه و تجاوزگرانه بودن آن بود: درست در لحظه‌ای که ایران خود را برای مذاکره و کاهش سطح تنش آماده می‌کرد، حمله آغاز شد. این زمان‌بندی نشان داد که هدف متجاوزین صرفاً رویارویی نظامی نبود، بلکه شکستن ابتکار عمل ایران و تحمیل بحران همه‌جانبه بود. اهداف این حمله چندلایه بود:

سرنگونی سریع حکومت،

ایجاد شوک امنیتی و روانی،

سازمان‌دهی شورش‌های داخلی،

تخریب زیرساخت‌های حیاتی،

و حتی پروژه‌ی تجزیه ایران به‌عنوان بخشی از سناریوی فروپاشی.

از دیدگاه مارکسیستی، برای درک اهمیت این جنگ باید آن را در پیوند با سه سطح اصلی



وابستگی‌اش، با شناختی که از سیاست و برنامه هیتلر در اشغال اروپای شرقی داشت، به هیچ روی در شرایطی نبود تا در مقابل یورش بیگمان نازی فاشیسم بتواند دوام بیاورد، افزون بر این، سیاست های توسعه طلبانه و جهانخواهانه دولت های قدرتمند غرب چون: انگلستان، فرانسه، ا. م. آمریکا و ایتالیا، با توجه به قدر قدرتی و خطر نازی فاشیسم در تسخیر اروپا، با چشم پوشی در ندیدن تهاجم و گسترش آن در سرزمین های اروپایی، به نام «صلح» آمیخته به موضع ضد کمونیستی، و متوجه کردن هیتلر و راندن او به سوی ا. ج. شوروی عمل کردند. آنچه درخور توجه است، سیاست واقع بینانه و ارزیابی درست حکومت شورواها بود تا خود را در زمینه نظامی در مقابله با تجاوز نازی فاشیسم آماده کند، آن هم در زمانی کوتاه با برنامه ای سخت و کوشا و خستگی های بی پایان کارگران و مهندسان و مردم داوطلب؛ بنابراین «پیمان مولوتوف - ریپنترپ» را از این سو بایستی دید و نه همسویی با رژیم هیتلری؛ پیش بینی و درستی این سیاست را در ادامه جنگ و یورش به ا. ج. شوروی، در تاریخ بیست و دوم ژوئن سال ۱۹۴۱، و جانفشانی های تاریخی همراه با نابرابری تسلیحاتی و پایان دادن تعیین کننده به جنگ و پیروزی بر نازی فاشیسم، با دادن بیش از بیست و پنج میلیون کشته، زخمی ها و معلولین بی‌شمار را آگاهیم، همچنین بر علیه ژاپن در همراهی با چین در منچوری. که شوربختانه غرب به سرکردگی ا. م. آمریکا، پیاپی پیروزی در جنگ دوم جهانی را از آن خود تبلیغ و ترویج کرده و می کند. تنها اشاره کنیم که پس از دلآوری های کمونیست ها و مردم داوطلب با خون دادن و جان باختن و فاجعه و مقاومت در ولگاگرد (استالین گراد) و راندن و دستگیری نیروهای فاشیستی و در راه رسیدن به برلین، با آزاد کردن اسیران در بازداشتگاه های نازی فاشیسم، زمانی که برلین را تسخیر کردند، نیروهای آمریکا در هفتصد کیلومتری آن بودند.

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم... بقیه از صفحه آخر

به رو بود، گرسنگی زیاد با پی آمدهایش چون: بیماری های جسمی و روانی جانفرسا و مرگ، کشور و مردم را به زانو درآورده بود؛ اوکراین به کشورهای اروپایی غلات و دیگر فرآورده های کشاورزی بسیاری را صادر می کرد اما نه به آلمان و متحدانش.

اشاره کنیم که در سال ۱۹۳۵ ا. ج. شوروی با فرستادن یک برنامه قراردادی به انگلستان، فرانسه و... برای یک اتحاد ضد فاشیستی و در صورت حمله آلمان و متحدانش، با حق فرستادن نیروهای نظامی از فنلاند تا رومانی، و کمک و حمایت را نیز در آن مطرح کرده بود، اما به ویژه از سوی لهستان، که در سال ۱۹۲۰ با شوروی جنگ کرده بود، و دیگر این که در سال ۱۹۳۴ همراه با رومانی قرارداد عدم تجاوز با آلمان را بسته بودند، این پیشنهاد رد شد!

انگلستان و فرانسه دو روز پس از یورش و اشغال لهستان، به آلمان اعلام جنگ کردند، اما در عمل تا چندین ماه به جز خُرده برخوردهای بی اهمیت و گفتن اقدام به «عملیات فرانسه» از سوی هیتلر، تنها حرف و رَجَز خوانی بود که از سوی حتی خود این سه کشور و دیگر کشورها «جنگ عجیب»، «جنگ نشسته»، «جنگ کمیدی»، «جنگ مضحک»، «جنگ کسل کننده»، «جنگ قلابی» و از سوی موسولینی «جنگ غیر واقعی» لقب گرفته بود. با توجه به اقدامات توسعه طلبانه و اشغال سرزمین ها، از سوی رژیم قدرتمند شده ی هیتلر در اروپا، به ویژه کشورهای در راه رسیدن به شوروی، از سوی حکومت شورواها و آلمان پیمان مدت دار عدم تجاوز و جنگ در تاریخ بیست و سوم آگوست ۱۹۳۹ در مسکو به امضاء رسید، که به «پیمان مولوتوف - ریپنترپ» (Molotov - Ribbentrop) شناخته شده، (در بخش بیستم به آن پرداختیم).

با این که پیمان نامبرده در بخشی از احزاب و افراد چپ و کمونیست تضادها و گفت و گوهایی را به راه انداخت، و حتی تا این زمان نیز به ویژه جریانات بورژوازی و سرمایه داری غرب با تهمت های چون: همسویی کمونیست ها با نازی فاشیسم بر علیه «دموکراسی»، محکوم می کنند، اما نویسنده سخت بر این باور بوده و هست که با توجه به پاسخ به مشکلات بر سرپا نگهداشتن نخستین کشور با اندیشه و حکومتی در راه سوسیالیسم، مشکلات درونی در حل معضلات و رسیدگی به امور اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و دست و پنجه نرم کردن با توطئه های بیرونی، بیش از دو دهه در انزوا و تحریم بودن از سوی کشورهای غربی و

در میان مردم اهل سنت گرایش های ضد وحدت ملی برجسته تر است، حال آنکه زنان در همان جوامع به سبب فشارهای مضاعف اجتماعی، اغلب نقش متفاوتی در بسیج های محلی و مقاومت ایفا می کنند.

این ترکیب نشان می دهد که سیاست مارکسیستی باید راهبردی برای ائتلاف اجتماعی گسترده ارائه دهد.

۶. دفاع ملی و افق سوسیالیستی

مسئله کلیدی برای مارکسیست ها این است که چگونه می توان دفاع ملی در برابر امپریالیسم را با پروژه ی سوسیالیستی پیوند زد. اگر دفاع ملی صرفاً به بورژوازی حاکم سپرده شود، نتیجه تکرار همان نظم موجود خواهد بود؛ اگر افق سوسیالیستی بدون دفاع ملی پیش برده شود، جنبش کارگری ایزوله می شود. تجربه ویتنام و کوبا نشان می دهد که تنها از طریق یک جبهه ی ضدامپریالیستی گسترده می توان این دو سطح را با هم ترکیب کرد.

۷. ایدئولوژی و بسیج اجتماعی

جمهوری اسلامی برای بسیج در برابر تجاوز خارجی از دو منبع ایدئولوژیک بهره می گیرد:

۱- مذهب شیعه

۲- هویت ملی-تاریخی

این ایدئولوژی ها دوگانه اند: هم مانع تعمیق ماتریالیسم تاریخی می شوند، هم ظرفیت بسیج توده ها را دارند. وظیفه ی مارکسیست هاست که با استفاده از این بسیج، آگاهی طبقاتی را ارتقا دهند و نشان دهند که رهایی نهایی در سوسیالیسم است.

جمع بندی

بخش اول نشان می دهد که جنگ ۱۲ روزه صحنه ای بود که در آن تضادهای جهانی، منطقه ای و داخلی به هم گره خوردند. سه نکته ی کلیدی در اینجا برجسته می شود:

۱- تضاد عمده در لحظه ی حمله و پس از آن، مقابله با امپریالیسم و دفاع از تمامیت ارضی است؛ این تضاد تا زمانی که امنیت ملی به طور ساختاری حل نشده، همچنان ادامه خواهد داشت.

۲- جمهوری اسلامی یکدست نیست، بلکه ساختاری سه گانه دارد که تضادهایش در روبنا همیشه شفاف بازتاب نمی یابد.

۳- تنها یک سیاست مستقل طبقاتی می تواند هم دفاع ملی را تضمین کند و هم افق سوسیالیستی را باز نگاه دارد.

ادامه دارد

صفا مرداد ۱۴۰۴



ارتش اتحاد جماهیر شوروی در برلین



سیاست خارجیِ موسولینی عملاً کوشش در گسترش موازیِ خود بر علیه فرانسه و گاهی به زبان آلمان بود، اما با اشغال فرانسه از سوی آلمان، سیاست او به شکست انجامید. این سیاستِ موسولینی، با تبلیغات و تهییج و ترویج، با دست و پا زدن در تله خود، بیشتر بر پایه و از سر نیازِ ایدئولوژیک سرچشمه می گرفت تا پراگماتیسم. او که در آغاز موضع «جنگ نه» را اعلام کرده بود، با دیدنِ یورش تند و آسان آلمان و اشغال کردنِ سرزمین ها و یورش به فرانسه، که در حال سقوط بود، سخت شگفت زده شد و برای عقب نماندن از هیتلر، در دهم ژوئن، چند روز پیش از سقوطِ نهاییِ فرانسه، در عصرِ روز دهم ژوئن ۱۹۴۰ از ایوان ساختمان (کاخ) ونیز (Palazzo di Venezia) در مرکز شهر رُم، با صدایی رسا، تحکیم کننده و تهییج آمیز، با گذاردن دست ها به پهلوها، روی به ارتشیان و انبوهِ بیشمارِ مردم در میدان ونیز، متصل به میدان ایتالیا و خیابان پهن و دراز باستانی که به آمفی تئاترِ کَلِیْسُو (COLOSUDUM) می رسید،

بیش از فرانسه بود، دیگر این که نیروی هوایی فرانسه با داشتن ۲۹۳۵ هواپیما در مقابل ۵۶۳۸ هوای آلمان توانِ مناسب در رویارویی را نداشت و در زمان کوتاهی در مقابلِ نیروی هوایی آلمان مُنهدم گشت، نیروی هوایی و ارتش بریتانیا نتوانسته بودند در یاری رساندن به فرانسه در زمانِ مناسبی واکنش نشان دهند و ارتش آلمان به پیروزیِ خرد کننده ای دست یافت؛ فرانسه در بیست و دوم ژوئن مجبور به امضای تسلیم نامه گشت و در فردای آن به دو بخش تقسیم شد؛ شمال آن به اشغال در آمد و در جنوب آن دولت همکار با آلمان تشکیل شد، که به «دولت ویشی» (Vichy)، که نام شهر و منطقه ای در مرکز فرانسه است، مشهور گشته، ریاست آن را ژنرالِ هنری فیلیپ پتاین (Henry Philippe Petain) بر عهده داشت.

هیتلر در یورش به بلژیک، هلند، لوکزامبورگ و فرانسه ۱۴۱ لشکر را به کار گرفته بود، که در اینجا از پرداختن به آمار کشته شدگان، زخمی ها، مفقود شده ها و زندانیان پرهیز می کنیم.

در اینجا تنها اشاره ای به آمار تقریبیِ کشته شدگان در جنگ دوم جهانی و درصد آن ها نسبت به جمعیت کل، در چند کشور بسنده می کنیم:

ا. ج. شوروی:	۲۵,۰۰۰,۰۰۰ تن	۱۴,۸۵٪
چین:	۱۹,۶۰۰,۰۰۰ تن	۳,۶۹٪
آلمان:	۷,۴۱۸,۰۰۰ تن	۹,۵۱٪
فرانسه:	۵۶۰,۰۰۰ تن	۱,۳۴٪
ژاپن:	۲,۶۳۰,۰۰۰ تن	۳,۳۷٪
اسپانیا:	۴,۰۰۰ تن	۰,۰۱٪
هلند:	۲۱۲,۰۰۰ تن	۲,۴۳٪
کانادا:	۳۹,۳۰۰ تن	۰,۳۹٪
بریتانیا:	۳۶۵,۰۰۰ تن	۰,۷۶٪
ایتالیا:	۴۷۲,۳۵۴ تن	۱,۰۷٪
ا.م. آمریکا:	۴۱۳,۳۹۹ تن	۰,۳۱٪

مجموع همه کشته شدگان در جنگ دوم جهانی:

۶۸,۰۴۷,۰۵۹ تن بود، که ۳۷٪ آن از ا.ج. شوروی، در مقابل ۰,۰۰۶٪ آن از ا.م. آمریکا بود.

در شانزدهم فوریه ۱۹۴۰ در رویاروییِ میان دو کشتیِ بریتانیا و آلمان در یکی از شاخاب های نروژ، به نام یوسینگ فیورد (Jøssingfiord)، در جنوب غربی کشور، که کشتیِ نیروی دریاییِ بریتانیا موفق شده بود سیصد تن زندانیان جنگی را که کشتیِ آلمانی حمل می کرد، آزاد کند. با آنکه نروژ در جنگ بی طرف بود اما این انگیزه و بهانه ای برای هیتلر شد که نروژ و دانمارک را نیز اشغال کند، از سوی دانمارک هیچ واکنشی نشان داده نشد، اما نروژی ها دست به مقاومت زدند؛ کمی پس از آن بریتانیا و فرانسه موفق شدند به کناره های مرکز و شمال نروژ برسند اما در ادامه «کمپینِ نروژ»، در ماه ژوئن شکست خوردند و نیروهای خود را بیرون بردند و ارتش آلمان توانست باقیمانده سرزمین هایی را که هنوز در دست نروژی ها بود تصاحب کند؛ پس از آن سوئد بی درنگ اعلام بی طرفی کرد و این گونه هیتلر توانست مواد معدنی آن را در تولید پولاد و ساخت افزار جنگی تضمین کند؛ کشور فنلاند با آلمان متحد شد.

مشاورانِ هیتلر نظر مخالف خود را درباره حمله به لوکزامبورگ، بلژیک و هلند به او گفته بودند اما او «کمپینِ فرانسه» خود را در دهم ژوئن ۱۹۴۰، با فرمان حمله به ارتش آلمان آغاز کرد؛ لوکزامبورگ بدون هیچ مقاومتی تسلیم شد، اما ارتش های بلژیک و هلند که مقاومت کرده بودند به زودی فروپاشیدند و اینان نیز تسلیم شدند و کشورهايشان اشغال گشت. فرانسه را نیز تا روز بیست و دوم ماه ژوئن اشغال کرد، علی رغم آنکه ارتش فرانسه چه از نظر افراد و چه از نظر تسلیحاتِ جنگی از آلمان کمتر نبود و در زمینه توپ و تانک حتی برتر، اما شتابِ عملیاتِ ارتش آلمان در جا به جاییِ تانک ها، توپخانه ها و نیروها، در اندازه سرعت سوارکاران،



ارتش نازی فاشیسم در پاریس

رژیم موسولینی که از سوم اکتبر سال ۱۹۳۵ به جنگ و اشغال و مستعمره کردنِ ایتوپیا و جنگ در شمال آفریقا، شرکت در جنگ داخلی اسپانیا و یورش و اشغال آلبانی پرداخته بود، پس از این دوره پنج ساله، با بحران های درونی، به ویژه خستگی ارتشیان خود رو به رو بود. برپاییِ ارتش پُر قدرت آلمان، آغاز جنگ و یورش و اشغال لهستان و بسته شدنِ قراردادِ «مولوتف-ریبترپ»، موسولینی را به سیاستی دوگانه و بازیگرانه کشاند؛ از یک سو اتحاد آشکار با هیتلر و از سوی دیگر مذاکراتِ پنهان با بریتانیا، اما نتیجه اش کشانده شدنِ ایتالیا در جنگ بود، در آغاز جنگ از سوی هیتلر،

به سخنرانیِ مشهور خود پرداخت، در اینجا تنها به بخشی از سخنان او می پردازیم: «رزمندگانِ زمین، دریا و آسمان! جامه سیاهانِ انقلاب و لژیون! مردان و زنان ایتالیایی امپراتوری و پادشاهی آلبانی! گوش کنید! اکنون دست سرنوشت مَهر و نشان خود را بر آسمان میهن ما می کوبد (تأیید با کف زدن و هلهله زیادِ مردم)، هنگام تصمیم بدون بازگشت است، هنگام اعلام جنگ (تأیید با فریادهای بس بلندِ مردم: «جنگ، جنگ!»)، به سفیرانِ بریتانیا و فرانسه فرا رسیده، بر ضد حکومتِ ارتجاعیِ غرب که همیشه و پیایی با توطئه و فریب، سدِ پیشروی ما و مردم ایتالیا شده اند، به میدان بیاییم، [...] ما برای حل مشکلات اسلحه به



"چوفولی" در ورشو گردش می کردم توانستم بسیاری از فجایع جنگ را از نزدیک ببینم. یک شب در میان خرابه های شهر یکدیگر را گم کردیم. گفته می شد در زیر خرابه های محله یهودیان بیش از سی هزار جنازه موجود بود. هر شب صدای کامیون های شوروی که داخل خرابه ها به جستجو می پرداختند تا نعش ها را بیرون بکشند و مراسم تدفین انجام دهند شنیده می شد.

لهستان کشوی بسیار مذهبی بود. روزهای یکشنبه صفوف طویل مردم را می دیدیم که در اوج سرما با پاهایی که در برف فرو رفته بود به زیرزمین کلیسای ویران شده می رفتند و به مراسم گوش فرا می دادند.

شهر "کراکوویا" را هم دیدیم، شهر بسیار زیبایی بود و هیچ صدمه ای ندیده بود. ما با یک اتوبوس روسی - آن مختصر وسایلی هم که در لهستان بود توسط شوروی ها به آن جا آورده شده بود - به آن جا رفتیم که یک اسکورت از نظامیان ما را همراهی می کرد. زیرا که رفقا مورد حمله مزدوران مسلحی قرار می گرفتند که به هر کس حمله ور می شدند. از "کراکوویا" باید به "آشویتس" می رفتیم، ولی ما ایتالیایی ها می خواستیم قبل از آن از کلیسای "چستاکووا" با حضرت مریم سیاهپوستی که مورد تقدیس لهستانی ها بود و زیاد در این مورد شنیده بودیم دیدن کنیم. از آن جا که کسی نخواست ما را همراهی کند، من و "چوفولی" تصمیم گرفتیم به تنهایی به آن جا برویم.

وقتی به آن جا رسیدیم غروب بود و کلیسا بسته بود، اما موفق شدیم داخل شویم. با کمی ایتالیایی و کمی لاتین توانستیم حرف مان را به اسقف بفهمانیم. او به خاطر اصرار زیاد ما، به خصوص وقتی فهمید کمونیستیم، ماتش برده بود. او تاریخ و نقلی از کلیسا را به ما توضیح داد و گفت، مریم "چستا کووا" بود که شهر "کراکوویا" را از انهدام کامل توسط نازی ها نجات داد.

رفقا که ساعت ها منتظر ما مانده بودند، دیگر یقین حاصل کرده بودند که باندهای غارتگر که در روستاها می گشتند، به دام مان انداخته اند و نغله مان کرده اند. وقتی برگشتیم برایشان تعریف کردیم که کجا بودیم و یادگارهایی را که اسقف به ما هدیه کرده بود را به آن ها نشان دادیم. همه تازه تمایل پیدا کرده بودند حرکت کنند و آن جا را ببینند. اما دیگر دیر شده بود و وقت بازگشت بود.

"آشویتس" امروز به صورت یک شهر موزه و یک شهر معبد در آمده است. آن جا را آلمانی ها در ماه های اول سال ۱۹۴۶ رها کردند که هنوز به همان صورت باقی مانده بود. آلمانی ها کوره های آدم سوزی و اتاق

پس از این جنگ در آن سوی کوه های آلپ و همچنین در جنگی از سوم تا نوزدهم ماه آگوست در بخش سومالیایی زیر حکومت بریتانیا و تسلط بر آن، تنها پیروزی ایتالیا در جنگ دوم جهانی بدون یاری متحد آلمانی خود بود. در شماره های آینده به ادامه آن خواهیم پرداخت.

عباس دهقان

خاطرات ترزا نوچه.... بقیه از صفحه آخر

او در آن زمان سفیر ایتالیا در فرانسه بود. ده روز در پاریس ماندیم تا هیئت نمایندگی فرانسه هم که عازم "ورشو" بود به ما بپیوندد. من از آن فرصت استفاده کردم و به دیدن رفقای زندانی سابق "روکت" رفتم. "ژیلبرت" را که پروفیسور سالخورده زبان آلمانی در مدرسه "فلن" بود دیدم. او موفق شد یک بسته شکلات خوب تهیه کند و برای سفرم به من هدیه کند. "میشل" را دیدم که با یک قصاب بلوند ازدواج کرده بود و منزل مادرش را ترک کرده بود. بقیه رفقای زن را هم دیدم و یا توانستم حد اقل از آنان باخبر شوم.

ما ایتالیایی ها و هیئت نمایندگی فرانسوی تبعیدیان سابق، با یک هواپیمای نظامی شوروی که صندلی های آن کوچک و تاشو بود حرکت کردیم. هر بار که هواپیما می پیچید و مانور می داد، ما از روی صندلی ها سر می خوردیم و روی کف هواپیما می افتادیم. برای اکثر ما این اولین سفر با هواپیما بود. همه حالشان به هم خورده بود، به جز من. در طول سفرم شکلات هایی را که "ژیلبرت" داده بود می مکیدم و در نتیجه کوچکترین ناراحتی پیدا نکردم، درحالی که بقیه روی کف هواپیما دراز کشیده بودند تا کمی حالشان بهتر شود. من به صندلی تاشو چنان چنگ انداخته بودم که نیفتم.

شهر "ورشو" به تلی از خرابه بدل شده بود. تنها ساختمانی که برپا مانده بود یک هتل و بعضی ساختمان های دولتی بود که تا حد امکان از طرف نیروهای شوروی بازسازی شده بود. رفیق "ائوجنیو رئاله" که سفیر ایتالیا در "ورشو" بود، به وضع ما رسیدگی می کرد. بخش اعظم هیئت نمایندگی در یک هتل نیمه ویران با اتاق های بزرگی که به سختی گرم می شد مسکن گزید. اما "رئاله" کوشید برای من هتلی که مقرر دیپلمات های خارجی بود بگیرد. کنگره تبعیدیان سابق از تمام کشورها، تشکیل جلسه داد. درحالی که با

دست می گیریم، [....] ایتالیایی ها! در یک گردهمایی خاطره انگیز در برلن، من گفتم که بر پایه قوانین اخلاقی فاشیست، زمانی که یک دوست داری، تا پایان با او همراه می شوی (فریاد با کف زدن مردم: «دوچه! دوچه! دوچه!» / در زبان لاتینی باستان = راهبر، موسولینی این لقب را پس از مارش به سوی رم، بر خود نهاده بود)، این را گفتم و با آلمان خواهیم بود، با مردم آن و با نیروهای مسلح آن؛ پس از تعریف و تمجید و پاس به پادشاه با فریاد گفت: «با صدایی بلند به متحد خود Führer (رهبر) آلمان بزرگ درود می فرستیم.»

ایتالیا، پرولتاریا و فاشیست برای سومین بار به پا خاسته اند، نیرومند، مفتخر و نه هیچگاه چون اکنون متحد (فریاد مردم، «آری!»)، یگانه سخن شناسایی، مطلق و چالش برانگیز برای همه؛ و این در حال گذار از کوه های آلپ تا اقیانوس هند است، قلب ها را روشن و گرم می کند و پیروز خواهیم شد، که سرانجام دوره ای دراز برای صلح همراه با عدالت برای ایتالیا، اروپا و جهان خواهد بود، پیروز خواهیم شد. با صدایی رسا و محکم سخنرانی خود را این گونه به پایان رساند:

«مردم ایتالیا! برای اسلحه بشتابید، با سرسختی و شهادت، ارزش و غرور خود را نشان بدهید!»



اعلام جنگ موسولینی در رم

این گونه شرکت در جنگ بر علیه فرانسه و انگلستان را اعلام کرد. در بیستم ژوئن با فرمان خود ۳۲۵ هزار ارتشی ایتالیا را برای یورش به باقیمانده نیروهای فرانسوی، به آن سوی کوه های آلپ روانه کرد؛ گویا کسی در ایتالیا درنیاخته بود که فرانسه عملاً با اشغال پاریس در چهاردهم ژوئن از پای درآمده بود و در زیر حکومت نازی فاشیسم است، از این روی عملیات ایتالیا در افکار عمومی جهان به سختی و بدی قضاوت شد. فرانکلین روزولت (Franklin Delano Roosevelt)، که در آن زمان رئیس جمهور ا. م. آمریکا بود، این اقدام ایتالیا را «از پشت خنجر زدن» نامید. در روز بیست و چهارم ژوئن تسلیم نامه فرانسه با ایتالیا نیز امضاء شد که در آن غیر نظامی شدن خاک فرانسه تا پنجاه کیلومتری مرز ایتالیا قید شده بود با توجه به آن که لشکرهای ایتالیایی تنها دو کیلومتر در خاک فرانسه، با دادن ۶۰۲۹ کشته در مقابل ۲۵۴ کشته فرانسوی، به پیش رفته بودند.



با وسواسی که آلمانی ها در کارشان داشتند، اسم، ملیت، نژاد و سن هر اسیر و همچنین کودکان چندماهه را نوشته شده بود. دو تاریخ جلوی اسامی آن ها مشاهده می شد. یکی تاریخ ورودشان به اردوگاه و دیگری با علامت صلیب نشان داده شده بود، تاریخ خروجشان در واقع تاریخ مرگ آن ها در اتاق های گاز و یا تاریخ اعدامشان بود.

اسامی بسیاری از ایتالیایی ها را در آنجا پیدا کردم. جلوی اسامی خانواده ای کامل، تنها دو یا سه روز پس از ورودشان به اردوگاه علامت صلیب گذاشته شده بود. در لیست، نام "ویتوریا ننی" که می دانستم در "آشویتز" با شوهرش مرده بود را دیدم. نتوانستم تمام مشخصات او را دنبال کنم. به خاطر این که در یک لحظه به هنگام سیر در دنیای مرده ها حالم به هم خورد و دیگر توان ادامه جست و جو را نداشتم.

از رفقای لهستانی تقاضای چند شاخه گل کردم که بر پای دیوار اعدام و بر روی خاکستر کوره های آدم سوزی بگذارم. اما در "آشویتز" از گل خبری نبود و باید خودم را با چند شاخه تبریزی راضی می کردم.

در محل کوره های آدم سوزی هنوز سطح گسترده خاکستر باقی بود که ارتفاع آن تا نزدیکی زانو می رسید. رفقای لهستانی با حوصله و شفقت تمام در این تل خاکستر انسانی، جستجو می کردند تا اگر تکه هایی از جسم قربانیان پیدا شود در قبرستان دفن کنند.

برگشت به ورشو بسیار غم انگیز بود. قلبم هنوز از آن چه که دیده بودم، لبالب از اندوه بود، اندوهی که درعین حال با خاطره رنج های گذشته در می آمیخت. "چوفولی" با ما برگشت، از "رم" به او تلگرام شده بود که پسرش مریض است و در نتیجه او قبل از ما به سمت ایتالیا حرکت کرد.

لیلا شهریور ۱۴۰۴

سلول ها جان به در می بردند و آن هایی هم که از آن جا خارج می شدند به اتاق گاز برده می شدند، زیرا دیگر قادر نبودند روی پا بایستند. او زندگی خود را مدیون یک گروه تبعیدی کمونیست می دانست که به او تا لحظه فرا رسیدن آزادی کمک کرده بودند. داخل کلبه ها شدیم. با رفقایم تختخواب های چند طبقه را دیدیم. کلبه ها خالی بود. راهنمای لهستانی، ما را به محلی که زمانی محل اجتماع "کاپو" ها و "اس. اس." های نگهبان بود برد. آن جا پر از کیسه هایی بود که روی هم انباشته شده بود. برای این که محتوای داخل آن را نشان دهند، بازشان کردند. وحشتناک بود! بعضی از آن ها پر از



گیس های بافته و دسته موهای بور، قهوه ای، یا خاکستری بود. بقیه کیسه ها در محل های دیگر پر از کش و لباس بچه بود. جاهایی که دفتر این جنایتکاران بود، از جعبه های زیادی با محتوای حلقه های ازدواج و دندان هایی از طلا وجود داشت. این جعبه ها در طبقه های چوبی قرار داشت و روی آن ها نوشته شده بود: "آریایی"، "یهودی"، "بچه"، "زن". جعبه های دیگری هم بودند که شامل مواد چسبنده خاکستری رنگ بود: آن ها صابون هایی بود که از چربی تبعیدیان درست شده بود.

رفقای لهستانی و شوروی سعی می کردند به تمام آن باز مانده های دهشتناکی که گواه رنج های تمام ملت ها بود نظم ببخشند و آن ها را حفظ کنند. تقاضا کردم که دفتر اردوگاه را که اسامی اسرا در آن نوشته شده بود را ببینم. می دانستم که در بازگشت به میهن ده ها نفر از کسان مفقود شدگان در اردوگاه های مرگ از ما در مورد این که اثری از بستگان آن ها پیدا کرده ایم سوال خواهند کرد. رفقا گفتند که آلمانی ها آخرین دفاتر اسامی را با خود برده اند و یا نابودشان کرده اند. ما، تنها توانسته بودیم دفاتر قدیمی را نگاه کنیم.

های گاز را منفجر کردند تا جنایات خود را بپوشانند، اما آن ها موفق نشده بودند اردوگاه را آتش بزنند و یا آن را منهدم کنند و یا شب مردان و زنانی را که باقی مانده بود نابود کنند. ما همه تبعیدیان آمده بودیم تا خاطره خانواده، دوستان و رفقای را که آن اردوگاه وحشتناک مرگ میلیون ها یهودی و تبعیدی سیاسی را به خود دیده بود زنده کنیم. در هیئت نمایندگی فرانسوی کشیشی بود که در نهضت مقاومت شرکت داشت و دستگیر شده بود. او به این اردوگاه تبعید شده بود و تا لحظه آزادی در آن جا بود، هنوز آثار رنج هایی که برده بود در او مشاهده می شد. این دیدار را او هدایت می کرد.

به راهرویی وارد شدیم که محل اعدام اسرا بود. در آن جا آن تبعیدی هایی که به قوانین شنیع و بی رحمانه اردوگاه اعتراض می کردند تیرباران و یا به دار آویخته می شدند. کشیش فرانسوی از رفقای زندانی خود سخن گفت: آن ها را در سلول های تنبیهی که در دو طرف قرار داشت می انداختند، در یک سوراخ بدون هوا و بدون نور که دو متر در سه متر بود، شش یا هفت زندانی را جای می دادند که یکی روی دیگری قرار می گرفت، غذای آن ها نان بود که هر دو سه روز یکبار به داخل سلول انداخته می شد. زندانیان خود را مانند سگ های گرسنه روی آن می انداختند، همدیگر را می زدند و به هم چنگ می انداختند تا بتوانند لقمه ای از آن را به دست آورند. بعد از چند هفته، در باز می شد و "اس. اس." ها یک یا دو یا سه زندانی را صدا می کردند. لحظه اعدام فرا رسیده بود. بعضی اوقات اعدام ها آن قدر تعدادش زیاد بود که خون از راهرو و از زیر در سلول به داخل سرازیر می شد.

کشیش سی روز در یکی از این سلول ها بود. در طی این مدت از این که چرا تنبیه می شود و این که چرا در نهایت تیرباران نشده است چیزی نمی دانست. افراد کمی بودند که از

به تارنمای اینترنتی حزب
رنجبران ایران مراجعه کنید
آدرس سایت حزب
رنجبران

www.ranjbaran.org



تحلیل مارکسیستی از جنگ ۱۲ روزه

پیشگفتار

جنگ دوازده روزه ایران و اسرائیل، که با پشتیبانی مستقیم ایالات متحده آمریکا در خرداد ۱۴۰۴ آغاز شد، نه تنها رخدادی نظامی، بلکه لحظه‌ای تعیین کننده در تاریخ معاصر ایران و خاورمیانه بود. این جنگ کوتاه، همچون یک «آزمون تاریخی»، تضادهای بنیادی جامعه ایران و ساختار نظام جهانی را عریان ساخت. در یک سو، امپریالیسم و صهیونیسم با هدف تضعیف توان دفاعی و اراده ملی جهت تجزیه ایران به میدان آمدند؛ و در سوی دیگر، مردم ایران با حضور میلیونی

رانده می‌شوند. به همین دلیل است که لنین در سوسیالیسم و جنگ تأکید می‌کند: «کمونیست‌ها باید جنگ‌های ارتجاعی و غارتگرانه را محکوم کنند، اما جنگ‌های عادلانه، انقلابی و آزادی بخش را پشتیبانی نمایند.»

با این حال، پرسش اساسی رساله حاضر آن است که چرا نیروهای کمونیست و چپ ایران، با وجود سابقه طولانی در مبارزه ضد امپریالیسم، نتوانستند در این لحظه تاریخی نقش مؤثری ایفا کنند؟ چرا توده‌های مردم با تشخیص درست

در خیابان‌ها و پشتیبانی از نیروهای مسلح، محاسبات دشمن را برهم زدند و بار دیگر نشان دادند که در بزنگاه‌های تاریخی، اراده توده‌ها قدرتی مادی و سرنوشت ساز است. از منظر مارکسیستی، اهمیت این جنگ فراتر از بُعد صرفاً ژئوپولیتیک یا امنیتی است. این رویداد به ما می‌آموزد که چگونه در لحظه تجاوز خارجی، تضاد عمده میان امپریالیسم و توده‌های تحت ستم به صحنه اصلی مبارزه بدل می‌شود و سایر تضادها (میان جناح‌های حاکمیت، میان مردم و دولت، میان اقشار مختلف اجتماعی) به‌طور موقت به حاشیه

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیست‌ها

نگاهی گذرا به پیدایش فاشیسم در ایتالیا و درس آموزی از مبارزات کمونیست‌ها و پارتیزان‌های ضد فاشیست

بخش بیست و ششم

آغاز جنگ دوم جهانی و شرکت حکومت موسولینی در آن (بخش یکم)
پس از چند بخش پرداختن به مبارزات کمونیست‌ها و سندیکالیست‌ها، از آغاز تشکیل آن تا دوران جنگ دوم جهانی، باز می‌گردیم به دنباله بخش بیستم و آغاز جنگ از سوی نازی فاشیسم و شرکت موسولینی در آن.
در یکم سپتامبر سال ۱۹۳۹ رژیم نازیستی

هیتلر، که نیرومندترین ارتش را در اروپا برپا کرده بود، با بیش از یک و نیم میلیون نظامی، بیش از دوهزار و پانصد تانک، دو هزار و صد و هفتاد و دو هواپیما از شمال و جنوب برای قطع و منزوی کردن کشور با حمله «گاز انبری» و تسخیر ورشو، به لهستان یورش بُرد، که همزمان آزمایشی در سنجیدن مهارت و توان نظامی اش بود، آن را اشغال کرد. انگلستان و فرانسه که با قدرت گرفتن هیتلر و نقض «قرارداد ورسای» و «پیمان لوکارنو» پس از جنگ یکم جهانی، با اقدام اشغال کشوری چون اتریش و بخش هایی از سرزمین چکسلواکی، جنگ افروزی او را تحمل کرده و پیاپی در جستجو و میانجیگری

صلح آمیز بودند، عملاً اجازه دادند که رژیم هیتلر قدرتی و عملیات خود را گسترش دهد. در هفدهم سپتامبر ا. ج. شوروی نیز بخش شرقی لهستان و استونی را اشغال کرد و این از آن روی بود که مرزهای شوروی را در جمهوری اوکراین، با اطمینان داشتن از حمله آلمان در آینده ای نزدیک، حمایت کند. بایستی توجه داشت که دو روز پیش از «قرارداد مولوتف - ریبنتروپ»، هیتلر اعلام کرده بود:
«به اوکراین نیاز دارم، در غیر اینصورت چون جنگ گذشته ما راز گرسنگی خواهند کشت». این از آن روی بود که در جنگ یکم جهانی آلمان بسیار سخت با کمبود مواد غذایی کشاورزی رو

خاطرات ترزا نوچه

خاکسترهای "آشویتز"

"ترزا نوچه در ادامه خاطراتش چنین حکایت می‌کند: در اولین دوان زندگی ام در "رم"، پس از آزادی، زمانی که در رهبری حزب فعالیت داشتم، از من خواسته شد به عنوان عضو هیئت نمایندگی رسمی، از طرف دولت ایتالیا در اولین کنگره بین‌المللی تبعیدیان سابق که در "ورشو" تشکیل می‌شد شرکت کنم. کمی قبل از آن در خواست شده بود به عنوان نماینده زنان در کنگره "پاریس" شرکت کنم

که رد کرده بودم. این باعث خوشحالی من بود که تعدادی از رفقای زن فرانسوی را ببینم، اما چندان میل به مسافرت نداشتم و نمی‌خواستم ایتالیا را که پس از سال‌ها به آن جا بازگشته بودم ترک کنم. اما به یقین نمی‌توانستم از رفتن به کنگره تبعیدیان سابق خودداری کنم. بنا براین قبول کردم. هیئت نمایندگی متحد بود، همان طور که کنگره، کنگره متحد بود. علاوه برمن و "چوفولی" که نماینده کمونیست‌ها بودیم، یک

وکیل لیبرال از "تورینو" و دو رفیق سوسیالیست از "کونئو" و "میلان" حضور داشتند. از "میلان" به "پاریس" که اولین مرحله سفر ما بود، از واگن مخصوص شاهزاده سابق "پیه مونته" که تنها واگن ایتالیایی مجهز به بخاری و واگن خواب بود، استفاده کردیم. دولت "پاری" تمایل داشت که تبعیدیان سابق که بسیاری از آنان در وضع بد جسمی بودند تا حد مکان راحت سفر کنند. در پاریس از طرف "ساراگات" پذیرفته شدیم.

با نشانی‌های زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخوانید:

بجز نوشته‌هایی که با امضای تحریریه منتشر می‌گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می‌باشد، دیگر نوشته‌های مندرج در نشریه رنجبر به امضای فردی است و مسئولیت آن‌ها با نویسندگانشان می‌باشد.



آدرس پُست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:
ranjbaran.org@gmail.com

آدرس غُرفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org